

کاوشی نو در کارکردهای مناسبت حکم و موضوع و تطبیقات آنها

علیرضا اصغری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۲۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۰/۲



چکیده

«تناسب بین حکم و موضوع» رابطه‌ای میان حکم و موضوع است که سبب می‌شود از لفظ، موضوع متناسب با حکم، یا حکم متناسب با موضوع، به ذهن متبادر شود؛ مثلاً در روایات اجازه داده شده که نماز شب در شبهای کوتاه تابستان، در اول شب خوانده شود؛ حال سوال این است که این تجویز، مقید به خوف از فوت نماز شب است یا از این حیث اطلاق دارد؛ مرحوم محقق خویی (ره) می‌گوید: گرچه مقتضای اطلاق نصوص این است که مقید نباشد؛ ولی مقتضای مناسبت حکم و موضوع تنبیه است؛ زیرا آنچه عرفاً فهمیده می‌شود این است که تقدیم اجازه داده شده، به خاطر کوتاهی شب است که غالباً موجب خواب ماندن در آخر شب می‌شود؛ بنابراین نمی‌توان جواز تقدیم را به صورت مطلق، حتی در صورتی که اصلاً خوف خواب ماندن نباشد، استفاده کرد.

قرینه «تناسب حکم و موضوع» از ریشه‌ای‌ترین و فراگیرترین قراین فهم کلام است و در میان سرفصلهای این قرینه، کارکردهای آن، از سرفصلهای مهمی است که اهمیتی و فایده این قرینه را به خوبی نمایان می‌سازد؛ ولی کاری که در مورد کارکردهای این قرینه در کتب و نوشتارهای موجود انجام شده، این است که گاه به موارد معدودی از کارکردها و نقشهای این قرینه اشاره شده و گاه با عنوان کارکردها، تنها به مواردی از تطبیقات اکتفا شده است؛ اما استقصاء معتنابه در نقشهای متنوع و متعدد این قرینه، عنوان بندی آنها و پرداختن به نقش آنها و ذکر تطبیقات و مثال برای هر عنوان، کاری است که در هیچ نوشته‌ای انجام نشده است.

از جمله موارد کارکرد مناسبات حکم و موضوع، موارد زیر است: انصراف، الغای خصوصیت، تنقیح مناط، تصحیح اولویت، تبیین حدود ملاک، مقدار ملاک عمل در مقایسه با عمل دیگر، تبیین کیفیت دخالت عنوان در حکم و...

واژگان کلیدی

مناسبات، حکم و موضوع، ارتکاز، عرف، ظهور

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم.

مراد شارع از خطابات، همان است که به طور متعارف، از خطاب فهمیده می‌شود؛ مگر اینکه شارع به خلاف آن، تصریح کند؛ زیرا هدف از خطابات شرعی، رساندن پیامی به عرف برای عمل کردن به آن است و شارع برای بیان مراد خویش، راهی جز راه متعارف در گفت‌وگوهای عرفی ندارد؛ از این رو، برای فهم مراد شارع و گستره آن - چه در ناحیه موضوع خطاب و چه در ناحیه حکم - افزون بر توجه به موضوع له الفاظ، باید قرائن و ارتکازات نزد عرف نیز لحاظ شود.

از مهم‌ترین قرائن برای فهم مراد، ارتکازات عرف درباره ارتباط میان موضوع و حکم است؛ یعنی اینکه عرف، موضوع و حکم را چگونه می‌فهمد و موضوع را در چه گستره‌ای، متناسب با حکم می‌داند و نیز، حکم را در چه گستره‌ای، متناسب با موضوع می‌شمارد.

مقایسه موضوع با حکم خود و تناسب میان آن دو، در حقیقت رفت و برگشتی را برای فقیه میان موضوع و حکم آن سامان می‌دهد تا به شناخت رابطه مناسب و عرف پسند میان آن دو رسیده و از این رهگذر به تعیین گستره و قلمرو عرفی موضوع و حکم مسئله فقهی برسد. برای نمونه، هنگامی که شارع می‌گوید: «روزه بر مریض واجب نیست»، ظهور وضعی لفظ «مریض»، اطلاق دارد - یعنی هم مریضی را که روزه برای او ضرر دارد و هم مریضی را که روزه برای او ضرر ندارد و هم مریضی را که روزه برای او سودمند است، در بر می‌گیرد - اما از دیدگاه عرف، حکم به ترخیص و عدم وجوب روزه با مریضی متناسب است که روزه برای وی ضرر دارد؛ بنابراین، به سبب قرینه «تناسب حکم و موضوع»، لفظ «مریض» در «مریضی که روزه برایش ضرر دارد»، ظهور به قرینه می‌یابد.

ضرورت بررسی و تحقیق در این زمینه را این نکته روشن می‌سازد که از یک سو، مهم‌ترین منابع دین، کتاب و سنت‌اند که در چهارچوب الفاظ و خطابات بیان شده‌اند و از دیگر سو، قرینه «تناسب حکم و موضوع» از ریشه‌ای‌ترین و فراگیرترین قرائن فهم کلام است؛ اما با این همه، در کتاب‌های اصولی رایج، فصلی جداگانه به این بحث، اختصاص نیافته و گاه در لابه‌لای مباحث و بیشتر، در کتاب‌های فقهی به آن اشاره شده است.^۱ در سال‌های اخیر نیز، پژوهش‌هایی

۱. اصطلاح مناسبت بین حکم و موضوع، گرچه به این عنوان، در لسان قدماء مطرح نبوده است اما می‌توان موارد معدودی را یافت که به همین مناسبت، حکم را به حصه‌ای از موضوع اختصاص داده یا از موضوعی به موضوع دیگر سرایت داده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌شود: یک: ابن ادریس در سرائر ج ۳، ص ۴۶۶، مبحث حدود و تعزیرات در مقدار تعزیر، دو: تذکره الفقهاء (ط - حدیثه) ج ۲، ص ۶، مبحث تکفین میت با پوست حیوان، سه:



در این زمینه سامان یافته است؛^۱ اما مشکلی که در تمام این نوشته‌ها وجود دارد این است که در

همان، ج ۲، ص ۴۱۲ مبحث طهارت مکان نماز از نجاست، چهار: مختلف الشیعة فی احکام الشریعة ج ۱، ص ۴۳۲ بحث از تیمم و زدن یک یا دو مرتبه زدن دست بر زمین؛ اما این مبحث با همین اصطلاح مناسبت حکم و موضوع و مرادفهای آن در لسان متأخرین و معاصرین در فقه و اصول به کرات به کار رفته است و در چند جهت به این بحث پرداخته شده است؛ از یک سو در تطبیقات بسیاری در کتب فقهی که می توان نمونه های تمسک به مناسبت حکم و موضوع را در مباحث فقهاء، مثل مرحوم خویی، مرحوم امام، مرحوم داماد، مرحوم روحانی و ... به وفور دید به گونه ای که تنها در موسوعه مرحوم آقای خویی حدود ۱۲۰ مورد این اصطلاح بکار رفته است. و در کتب اصولی ذیل مباحثی مثل آیه نبأ، حدیث رفع، روایات استصحاب، قاعده فراغ، اخبار علاجیه از این قرینه استفاده شده و از سوی دیگر گاه به تبیین این قرینه پرداخته و تعریفی ارائه داده و به مواردی از کارکردهای این قرینه اشاره شده است مانند فقه و عرف حضرت آیت الله علیدوست صفحه ۴۲۸، انوار الاصول، جلد ۲، صفحه ۱. فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، جلد ۱، صفحه ۵۷. فرهنگ نامه اصول فقه، جلد ۱، صفحه ۱۵۳. مباحثی از اصول فقه، جلد ۲، صفحه ۱۷۳. بحوث فی علم الاصول، جلد ۷، صفحه ۵۲۹. أجدود التقریرات، جلد ۲، صفحه ۴۱۰. فوائد الاصول، جلد ۴، صفحه ۵۸۳. معجم مصطلحات الاصولیه صفحه ۱۵۸، المعجم الاصولی ج ۲، ص ۵۲۹، قواعد فقهیه موسوی بجنوردی ج ۲، ص ۴۴۶، مذاکره الاصول فی کتاب الحلقة الاولى والثانية ج ۲، ص ۱۱۰، محاضرات فی اصول الفقه شرح الحلقة الثانية ج ۱ ص ۲۷۹، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۱۷۳.

۱. مقالاتی که در این زمینه نوشته شده عبارتند از: ۱. مناسبات حکم و موضوع و نقش آن در فهم ادله که آقای علیزاده، آن را نوشته و در نشریه مطالعات اصول فقه امامیه، بهار و تابستان ۱۳۹۸، شماره ۱۱ به چاپ رسیده است در این مقاله بعد از بررسی لغوی و اصطلاحی تناسب حکم و موضوع و متصل یا منفصل بودن آن، دلیل یا قرینه بودن تناسب را مطرح کرده و عوامل شکل گیری و ثمرات مترتب بر تناسب را بیان نموده است
۲. مناسبت حکم و موضوع کارکردها و سازو کارهای تشخیص در بیان فقیهان، که آقایان علیشاهی و ارژنگ نوشته اند و در نشریه فقه و اصول، زمستان ۱۳۹۱، شماره ۹۱ به چاپ رسیده است در این مقاله نیز ابتدا مناسبت حکم و موضوع از نظر لغت و اصطلاح و قرینه یا دلیل بودن آن بررسی شده و به بعد شرایط حجیت، ساز و کار تشخیص، مواردی از کارکردها و برخی از تطبیقات فقهی پرداخته شده است
۳. چالشهای احتمالی مناسبت حکم و موضوع در استنباط احکام که آقایان علیشاهی، و دهقان نوشته اند و در نشریه مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، شماره ۴۲ به چاپ رسیده است در این مقاله قلمرو و ماهیت مناسبت بیان شده، به حجیت آن اشاره شده و آسیب های مناسبت حکم و موضوع در استنباط ذکر شده است

۴. تناسب میان حکم و موضوع با نگاهی به کارکرد ابزاری عرف که آقایان علیشاهی، دهقان و عبدالله بهمن پوری نوشته اند و در فصلنامه جستارهای فقهی و اصولی، تابستان ۱۳۹۶، شماره هفتم به چاپ رسیده است
در این مقاله به اهمیت و سیر تحول موضوع در اجتهاد پرداخته شده، تناسب در لغت و اصطلاح بررسی شده، در ادامه کارایی ابزاری عرف و تناسب حکم و موضوع از منظر فقه و اصول بیان شده است
۵. قرینه مناسبت حکم و موضوع و کارایی آن در استنباط احکام، نوشته آقای اسفندیاری که در فصلنامه کاوشی نو در فقه، بهار ۱۳۹۶، شماره اول به چاپ رسیده است در این مقاله ماهیت، جایگاه و حجیت مناسبت حکم و موضوع بیان شده و برخی تطبیقات ذکر شده است

۶. تناسب حکم و موضوع در نظرهای فقهی و اصولی امام خمینی، نوشته مهدی منتظر قائم که مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، شماره دوم آن را چاپ کرده است در این مقاله نیز ماهیت و جایگاه مناسبت بیان





قالب مقاله بوده و به جهت گنجایش مقاله، به نحو بایسته به سرفصل‌های مذکور در این مقالات پرداخته نشده است به ویژه کارکردها و کاربردهای متنوعی که این قرینه دارد و ماهیت و اهمیت این قرینه را به خوبی نشان می‌دهد نیاز به تتبع جدی دارد.

بنابراین این نوشتار بر آن است که با استقصاء بیشتری از نقش مناسبات حکم و موضوع، و رفع نقیصه مذکور، اهمیت و نیاز به کار جدی‌تر در مورد این قرینه را به مخاطبین ارائه دهد و در ضمن بیان کارکردها، نسبت به زوایای این قرینه معرفت افزایی کند.

لازم به ذکر است روایاتی که در این نوشتار مطرح می‌شود، بررسی سندی نمی‌شود؛ زیرا هدف از بیان آنها، استشهاد به کلمات ائمه برای تطبیقات مناسبت حکم و موضوع است نه اینکه اثبات محتوای روایت باشد تا نیاز به بررسی سند داشته باشد.

۱. مفهوم شناسی

۱/۱ تناسب بین حکم و موضوع

«تناسب بین حکم و موضوع» رابطه‌ای است میان حکم و موضوع که سبب می‌شود از لفظ، موضوع متناسب با حکم، یا حکم متناسب با موضوع، به ذهن متبادر شود.

مراد از این رابطه، مناسبات موضوع با لحاظ حکم و مناسبات حکم با لحاظ موضوع است؛ مثلاً اگر در شریعت اسلام گفته شود: «اگر مردی بمیرد، باید دفن شود.» عرف با توجه به تناسبات حکم و موضوع، از لفظ «مرد»، مطلق انسان را می‌فهمد؛ زیرا حکم وجوب دفن با مطلق انسان مناسبت دارد و همین تناسب، سبب توسعه موضوع به مطلق انسان می‌شود.

قرینه تناسب حکم و موضوع در واقع یک قرینه لبی است - قرینه متصل لفظی نیست، هر چند همان نقش را ایفا می‌کند - که در کلام لفظی برای آن وجود ندارد، اما مخاطب به اتکای ارتکاز عرفی و عقلایی خود قرینیت آن را درک می‌کند و این باعث می‌شود یک فهم دقیق تر و عرفی‌تر

شده، ادله لزوم تناسب ذکر شده و در آخر استنباط‌های امام به استناد مناسبت حکم و موضوع آمده است
۷. کاوشی نوین در تناسبات بین حکم و موضوع که در مجله تا اجتهاد به چاپ رسیده است در این مقاله نیز بعد از بیان تعریف اصطلاحی تناسب بین حکم و موضوع، برخی از کارکردها و تطبیقات فقهی تناسب بین حکم و موضوع ذکر شده است.

مشکلی که در تمام این نوشته‌ها وجود دارد این است که در قالب مقاله بوده و به جهت گنجایش مقاله، به نحو بایسته به سرفصل‌های مذکور در این مقالات پرداخته نشده است به ویژه کارکردها و کاربردهای متنوعی که این قرینه دارد و ماهیت و اهمیت این قرینه را به خوبی نشان می‌دهد نیاز به تتبع جدی دارد.



و کامل تر از خطاب پیدا کند. (یاسری حسینی، الدلیل الفقہی تطبیقات فقہیة لمصطلحات علم الأصول، ص: ۱۷۵، سنقر، المعجم الأصولی، ج ۲، ص: ۵۲۸، یاسری حسینی، معجم المصطلحات الأصولیة، ص: ۱۵۸).

به عنوان نمونه در روایات آمده است که مسح باید با رطوبت دست باشد حال با توجه به اینکه دست به کتف به پایین، آرنج به پایین و مچ به پایین صدق می کند سؤال این است که مراد از «ید» در این روایات چیست آیا مطلق است یا صورت خاصی مراد است؟ مرحوم محقق خویی (ره) می گوید: مناسبت حکم و موضوع اقتضا می کند مراد صورت سوم باشد؛ زیرا مسح غالباً با کف دست یا انگشتان انجام می شود؛ پس مراد مچ به پایین است؛ مانند اینکه وقتی گفته می شود با دستم خوردم یا زدم یا نوشتم مراد مچ به پایین است زیرا این افعال با این قسمت از دست معمولاً انجام می شود بله وقتی گفته شود دست فلانی را قطع کردم ظهور در مچ به پایین ندارد زیرا قطع دست با استعمالات دیگر دست هم مناسبت دارد و باید قرائن دیگر مراد را مشخص کند. (خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۵، ص: ۱۳۷)

۲/۱. انصراف

«انصراف»، آنسی ذهنی میان لفظ و حصّه معینی از معنای لفظ و یا انس ذهنی بین لفظ و یکی از معانی لفظ است که سبب ظهور در همان حصّه یا معنا و عدم ظهور در غیر آن حصّه یا معنا می شود. به بیان دیگر، انصراف عبارت است از حضور معنایی معین به ذهن، هنگام شنیدن لفظ مطلق، درحالی که لفظ دارای معنایی فراگیر و شامل افراد متعدد است، مثل اینکه از شنیدن کلمه «حیوان»، ذهن به غیر انسان انصراف پیدا می کند و خود انسان به ذهن نمی آید، درحالی که حیوان، انسان را نیز شامل می شود. و یا با شنیدن جمله «امسحوا» در آیه وضو، ذهن انسان به سوی مسح با دست می رود نه چیز دیگر. (یاسری حسینی، الدلیل الفقہی تطبیقات فقہیة لمصطلحات علم الأصول، ص: ۸۹، ملکی اصفهانی، فرهنگ اصطلاحات اصول، ج ۱، ص: ۱۸۸، ولائی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ص: ۱۲۶، جمعی از محققان، فرهنگ نامه اصول فقه، ص: ۲۶۶، سنقر، المعجم الأصولی، ج ۱، ص: ۳۷۷، یاسری حسینی، معجم المصطلحات الأصولیة، ص: ۴۱).

به عنوان نمونه در صحیحہ صفوان چنین آمده: «سَأَلَ صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ الشَّابَّةُ فَيَمْسِكُ عَنْهَا الْأَشْهُرَ وَالسَّنَةَ لَا يَقْرُبُهَا، لَيْسَ يُرِيدُ الْإِضْرَارَ



بِهَا يَكُونُ لَهُمْ مُصِيبَةٌ، يَكُونُ فِي ذَلِكَ آثِمًا؟ قَالَ: «إِذَا تَرَكَهَا أَزْبَعَةً أَشْهُرٍ كَانَ آثِمًا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بِأَذْنِهَا.» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۰۵، ح ۴۴۱۵).

این صحیحیه از ازدواج موقت منصرف است؛ زیرا متعه در زمان صدور روایت، با توجه به تحریم آن در میان اهل تسنن، جنبه غیر قانونی داشته و بسیار کم اتفاق می افتاده است؛ بنابراین، تناسبات حکم و موضوع به ضمیمه ندرت وجود، منشأ انصراف می شود و اگر چنین فردی مراد سائل باشد، باید به آن تصریح کند.

۳/۱. الغای خصوصیت

الغای خصوصیت، توسعه حکم به جهت عدم دخالت خصوصیت مذکور در دلیل است که این عدم دخالت از تناسبات حکم و موضوع به دست می آید؛ برای نمونه، در عبارت «شَكَّ بَيْنَ الثَّلَاثِ وَ الْأَرْبَعِ»، مراد از «رجل»، «انسان» است؛ زیرا با توجه به تناسبات حکم و موضوع، ذکر «رجل» از باب مثال است و از آن، الغای خصوصیت می شود. (بدری، معجم مفردات اصول الفقه المقارن، ص: ۸۱، جمعی از محققان، فرهنگ نامه اصول فقه، ص: ۲۳۶).

۴/۱. تنقیح مناط

«تنقیح مناط» استخراج ملاك حکم از خطاب شارع برای تعمیم دادن آن به موارد مشابه، است تنقیح مناط در جایی مطرح می گردد که شارع، حکم واقعه ای را در ضمن اوصافی بیان نموده و مجتهد یقین دارد بعضی از این اوصاف در تعلق حکم به موضوع و یا واقعه دخالت ندارد، به همین دلیل از راه شناسایی و حذف آنها، مناط حقیقی حکم شارع را به دست آورده و از این طریق دامنه حکم را گسترش می دهد و موضوعات دیگری را که در مورد آن نص وارد نشده است، در تحت آن داخل می نماید. (جمعی از محققان، فرهنگ نامه اصول فقه، ص: ۳۶۶، ملکی اصفهانی، فرهنگ اصطلاحات اصول، ص: ۱۹۹، ولائی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ص: ۱۵۷، عثمان، القاموس المبین فی اصطلاحات الاصولیین، ص: ۱۱۴، راسخ، معجم اصطلاحات اصول الفقه، ص: ۵۴).

به عنوان نمونه آیه الله بروجردی (ره) در مبحث نماز مسافر می گوید: (اگر شخصی که به سفر معصیت می رود، نیت روزه کند، سپس از قصد معصیت برگشته، قصد اطاعت کند، در صورتی که تغییر یافتن قصد او پیش از ظهر باشد، بی تردید افطار نمودن بر وی واجب است،



ولی چنان چه این تغییر بعد از ظهر رخ دهد، این پرسش پیش می‌آید که آیا روزه او صحیح است یا نه؟ به حسب ظاهر پاسخ، مثبت است، زیرا آن چه بر صحیح بودن روزه شخصی که بعد از ظهر سفر کند، دلالت می‌کند، با تنقیح مناط، بر صحیح بودن روزه در فرض مورد بحث نیز دلالت دارد، زیرا بدیهی است خود عنوان (خروج از منزل) دخالتی در حکم ندارد، بلکه ملاک در آن (تحقق یافتن موجب قصر بعد از ظهر) است. (بروجردی، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر، ص ۲۸۶).

۲. کارکردهای مناسبات حکم و موضوع

در این بخش، عملکرد و نقش مناسبات حکم و موضوع، تحت عناوینی ارائه می‌شود:

۲/۱. انصراف

گاهی لفظ از نظر معنای موضوع له، شمولی دارد ولی بر اساس مناسبات حکم و موضوع که غالباً ناشی از ارتکازات عرفی است در حصّه‌ای از معنای موضوع له ظهور پیدا می‌کند. بنابراین در انصراف لازم است که اولاً لفظ صلاحیت انطباق بر منصرف عنه را فی حد ذاته داشته باشد و ثانیاً ظهور در منصرف الیه به گونه‌ای باشد که مانع از ظهور لفظ در شمول شود. باید توجه کرد انصراف معمولاً نه تنها موجب اثبات حکم ضدّ برای منصرف عنه نیست حتی حکم دلیل را نیز از آن نفی نمی‌کند بلکه فقط مانع شمول دلیل نسبت به مورد منصرف عنه است؛ مانند اینکه گفته شود اکرم العلماء از عالم فاسق انصراف دارد به این معنی نیست که اکرام او حرام است یا حتی اکرام او واجب نیست بلکه تنها استفاده می‌شود دلیل متعرض او نیست و نسبت به او ساکت است؛ هر چند در برخی موارد ممکن است مناسبات حکم و موضوع به گونه‌ای باشد که حکم را از منصرف عنه نفی کند که در حقیقت از موارد اثبات مفهوم بر اساس مناسبات حکم و موضوع است و توضیح آن در آینده خواهد آمد.

برای مثال:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْمَرِيضِ يُرْمَى عَنْهُ الْجِمَارُ قَالَ نَعَمْ يُحْمَلُ إِلَى الْجَمْرَةِ وَ يُرْمَى عَنْهُ. (کلینی، الکافی، جلد ۴، صفحه ۴۸۵، حدیث ۲).

در این روایت اگر چه لفظ مریض از نظر وضعی شامل هر مریضی است اما مناسبات حکم



و موضوع اقتضاء می‌کند منظور مریضی است که نتواند به وظیفه اش عمل کند و او کسی است که در تمام ظرف عمل مریض باشد و مریضی او هم به نحوی باشد که نتواند خودش مباشرتاً کار را انجام دهد. وجه این تناسب نیز همان ارتکاز عقلایی در مورد عذر مریض از عمل به وظیفه است. (آغاضیاء، شرح تبصرة المتعلمین، (للاغاضیاء) ج ۴، ص: ۲۲۰).

هم چنین بر اساس مناسبات حکم و موضوع فهمیده می‌شود مراد از طایفه در آیه شریفه نفر (التوبة، ۱۲۲) عده‌ای است که در تحقق غرض مفید واقع شوند و به عبارت دیگر به مقدار کفایت باید نسبت به این کار اقدام کنند و این باعث می‌شود تا نتوان از آیه شریفه لزوم حذر حتی با فرض عدم تحصیل علم را استفاده کرد بلکه محتمل است منظور معرضیت برای حصول علم باشد.^۱

۲/۲. الغای خصوصیت

گاهی لفظ از نظر معنای موضوع له، دارای خصوصیتی است ولی عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع، خصوصیت مذکور در دلیل را دخیل در حکم نمی‌بیند و آن خصوصیت را الغاء می‌کند که منجر به توسعه دلیل می‌شود.

در حقیقت در این موارد، عرف موضوع را مفهوم جامع بین آن فرد خاص و سایر افراد تلقی می‌کند و ذکر خاص را از باب مثال به حساب می‌آورد. از آنجا که الغای خصوصیت بر اساس فهم عرفی اتفاق می‌افتد، نیازمند تخصص در فقه یا اطلاع از مبانی شرع نیست. موارد فهم حکم به اولویت به همین نکته الغای خصوصیت است. مثلاً در آیه شریفه «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ» (الاسراء، ۲۳) عرف بر اساس اولویت برای «اف» خصوصیتی نمی‌بیند. برای مثال:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَشْكُ وَهُوَ قَائِمٌ لَا يَدْرِي رَكَعٌ أَمْ لَمْ يَرَكَعْ قَالَ يَرَكَعُ وَ يَسْجُدُ. (کلینی، الکافی، جلد ۳، صفحه ۳۴۸، حدیث ۱).

۱ این مطلب در کتب متعدد مثل فرائد الاصول، کفایه الاصول، بحوث فی علم الاصول، شروح و حواشی فرائد و کفایه مطرح شده است اما بعضی کتب با همین تعبیر مناسبت حکم و موضوع، این مطلب را مطرح کرده اند مثل انوار الاصول، ج ۱، ص: ۴۸۵ و النور الساطع فی الفقه النافع، ج ۱، ص: ۲۵۹ و بعضی مثل نهایة الدراية فی شرح الکفایة ج ۲، ص: ۳۹۶ از جهت دیگری مناسبت حکم و موضوع را در این آیه مطرح کرده است.



در این روایت اگر چه لفظ رجل از نظر وضعی شامل زن نیست و فقط بر مرد اطلاق می شود ولی عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع آن را فقط بیان یک مثال از موضوع عام می بیند و خصوصیت موجود در لفظ را الغاء می کند در نتیجه حکم زن را از همین دلیل استفاده می کند و نیازمند به دلیل دیگر یا کشف علت و مناط و ... نیست.^۱

هم چنین در روایت:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ أَيُّمَا ذِمِّي اشْتَرَى مِنْ مُسْلِمٍ أَرْضًا فَإِنَّ عَلَيْهِ الْخُمْسَ. (طوسی، تهذیب الاحکام، جلد ۴، صفحه ۱۳۹، باب الزیادات، حدیث ۱۵).

اگر چه موضوع وجوب خمس، اشتراء قرار گرفته است اما عرف به مناسبت حکم و موضوع برای آن خصوصیتی نمی بیند و موضوع حکم را هر نوع معاوضه ای حساب می کند و ذکر اشتراء از باب مثال برای تقلیل تملک کفار نسبت به اراضی مسلمین و قطع کردن دست آنها از بلاد اسلام و دفع موجبات سلطه کفار بر مومنین است (سیفی مازندرانی، دلیل تحریر الوسيلة - الخمس، ص: ۲۵۸، شهید اول، البیان ص: ۳۴۶، شهید ثانی، الروضة البهية، ج ۲، ص: ۷۲). مساله اشتراک احکام نیز یکی از صغریات و تطبیقات مساله الغای خصوصیت است. اشتراک احکام گاهی به لحاظ مرد و زن است به این معنا که حکم بین مردان و زنان مشترک است و گاهی به لحاظ موجودین و معدومین است به این معنا که حکم به افراد موجود در زمان شارع اختصاص نداشته بلکه در حق آیندگان نیز ثابت است و گاهی به لحاظ مخاطب و غیر مخاطب است به این معنا که به مخاطب اختصاص ندارد بلکه در حق غیر او نیز از سایر افراد موجود در زمان خطاب ثابت است که از این مورد به اشتراک احکام بین حاضرین و غایبین نیز تعبیر می شود.

عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع در بسیاری موارد از تعبیری مثل «رجل» الغای خصوصیت می کند و حکم مذکور را برای زنان نیز ثابت می داند هر چند در برخی موارد نیز برای «رجل» خصوصیتی می بیند یا احتمال می دهد که بر اساس آن نمی توان حکم را شامل زنان نیز

۱. فقهاء در نظیر این روایت مثل «رجل شک بین الثلاث و الاربع» با تعبیر الغاء خصوصیت یا بعضاً همین مناسبت توسعه از رجل را مطرح کرده اند مثل تقریر بحث السيد البروجردی، ج ۱، ص: ۱۳۸، فقه الامام الصادق علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۱۴، کتاب الطهارة (للامام الخميني)، ج ۴، ص: ۱۸۷، موسوعة الامام الخويي، ج ۲۲، ص: ۴۸۰، الدر المنصود فی احکام الحدود، ج ۲، ص: ۱۰۵.



دانست. برای مثال عرف در مثل حکم به جهاد از عنوان «رجل» الغای خصوصیت نمی‌کند. حضرت آیت الله زنجانی (دام‌ظله) یک قدم فراتر می‌رود و معتقد است: در مواردی که لفظ به کار رفته در دلیل از الفاظ اجناس باشد هر چند به صیغه مذکر باشد (مثل بالغ، مسلم، مکلف، حر و ...)، شمول حکم نسبت به زنان به الغای خصوصیت نیازمند نیست بلکه خود لفظ شامل آنها نیز خواهد بود. (شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال سوم، جلسه ۲۵۸). هم چنین در مثل «فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُصَ الْيَقِينَ بِالسَّكِّ أَبَدًا» (طوسی، تهذیب الاحکام، جلد ۱، صفحه ۴۲۲، حدیث ۸) عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع درک می‌کند که مخاطب در این حکم خصوصیتی ندارد بلکه غیر او نیز همین حکم را دارند.

۲/۳. تنقیح مناط

«تنقیح مناط» را برخی، (ملکی اصفهانی، فرهنگ اصطلاحات اصول، ج ۱، ص ۱۹۹، عثمان، محمودحامد، القاموس المبین، ص ۱۱۴، راسخ، عبدالمنان، معجم اصطلاحات اصول الفقه، ص ۵۴) استخراج ملاک حکم از خطاب شارع برای تعمیم دادن آن به موارد مشابه، می‌دانند و در توضیح آن می‌نویسند: تنقیح مناط در جایی مطرح می‌گردد که شارع، حکم واقعه‌ای را در ضمن اوصافی بیان نموده و مجتهد یقین دارد بعضی از این اوصاف در تعلق حکم به موضوع و یا واقعه دخالت ندارد، به همین دلیل از راه شناسایی و حذف آنها، مناط حقیقی حکم شارع را به دست آورده و از این طریق دامنه حکم را گسترش می‌دهد و موضوعات دیگری را که در مورد آن نص وارد نشده است، در تحت آن داخل می‌نماید؛ اما حضرت آیت الله زنجانی (دام‌ظله) در موارد متعدّد (شبیری زنجانی، درس خارج صوم، جلسات ۹، ۴۵، ۱۳۵، ۲۲۶، ۲۴۶) تنقیح مناط را اصطیاد قاعده‌ای عام و کلی از احکام جزئی ثابت در موارد متعدد و سپس تطبیق آن قاعده کلی بر سایر موارد بیان می‌کنند.

البته کلمات آیت الله زنجانی (دام‌ظله) در مقام انحصار نیست تا از آن استفاده شود تعریف اولی را که بیان شد تنقیح مناط نمی‌دانند کما اینکه خود ایشان در جلسه ۲۷۸ درس خارج بیعشان می‌فرمایند: بر اساس مناسبات حکم و موضوع فهمیده می‌شود که در اکرم العالم، مناط و علت حکم همان علم است و بعد هم همین را بر آیه نهی از اکل مال به باطل تطبیق می‌کنند. اما به کسانی که تعریف اول را در مقام تعریف این اصطلاح، بیان کرده‌اند این اشکال وارد است که بیان آیت الله زنجانی (دام‌ظله) از تنقیح مناط را در تعریف خود نگنجانده‌اند.



بنابراین در برخی موارد فرد متخصص و مطلع به مبانی شرع، می‌تواند با بررسی مجموع اشباه و نظائری که خود مقنن ذکر کرده و با در نظر گرفتن جهات مختلف و مناسبات حکم و موضوع، یک کلیت قانونی به دست آورد و بر اساس آن حکم موارد دیگری را نیز کشف کند. باید توجه کرد تنقیح مناط در اصطلاح فقط بر مواردی اطلاق می‌شود که مناط استنباط شود و از مواردی که مناط در خود دلیل مذکور است، به تنقیح مناط تعبیر نمی‌شود.

برای مثال در مواردی از شبهات مقرون به علم اجمالی مانند روایت سماعه که در مورد وضو با آب مشتبیه حضرت می‌فرماید هر دورا بریز و تیمم کن (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۰) شارع حکم به احتیاط کرده است؛ این موارد گرچه خصوصیتی دارد از جمله اینکه در مورد شبهه علم اجمالی قلیل در قلیل است؛ اما مرحوم محقق داماد می‌فرماید: می‌توان نظر شارع را بر احتیاط در علم اجمالی به عنوان قانون عام اصطیاد کرد. (محقق داماد، المحاضرات (مباحث اصول الفقه)، ج ۲، ص ۷۲).

۴/۲. تصحیح اولویت

قیاس اولویت بر برتری فرع نسبت به اصل در مناط حکم مبتنی است. به این معنا که اگر چه مناط حکم به صورت تفصیلی مشخص نیست اما عرف متوجه می‌شود مناط هر چه باشد، فرع نسبت به اصل در آن برتری دارد و لذا به حکم ثابت برای اصل، اولی و سزاوارتر است. بر همین اساس، تمسک به قیاس اولویت در جایی صحیح است که بتوان اولویت فرع بر اصل را در هر صورت کشف کرد. مناسبات حکم و موضوع می‌توانند در کشف این اولویت ایفای نقش کنند. انجام طواف قبل از حلق یا تقصیر اگر از روی جهل باشد طواف باطل است و باید اعاده شود اما کفاره‌ای بر عهده شخص نیست و اگر از روی علم باشد یک گوسفند کفاره دارد اما آیا طواف هم باطل است؟ یکی از ادله برای اثبات بطلان طواف در شخص عالم تمسک به اولویت است به این بیان که اگر طواف جاهل باطل و اعاده بر او لازم باشد طواف عالم به طریق اولی باید باطل باشد. برخی به این استدلال اشکال کرده‌اند که از آنجا که بر عالم یک گوسفند کفاره واجب شده است ولی جاهل کفاره ندارد، نمی‌توان گفت عمل عالم در هر صورت اولی به بطلان است. در حالی که به نظر می‌رسد قیاس اولویت با تمسک به مناسبات حکم و موضوع صحیح باشد چرا که بر اساس مناسبات حکم و موضوع در اشباه و نظائر مساله فهمیده می‌شود هیچ جایی نیست که عمل فاقد جزء یا شرط در حق جاهل باطل باشد اما همان عمل در حق



عالم صحیح باشد پس می‌توان نتیجه گرفت بطلان عمل در موارد نقصان عمدی در اجزاء و شرایط (فرع در قیاس) در هر صورتی اولی از بطلان عمل در موارد نقصان از روی جهل (اصل در قیاس) است. (شیرازی زنجانی، درس خارج حج، سال دوم، جلسه ۱۹۹).

۲/۵. تبیین حدود ملاک

از نظر بسیاری از علماء قدرت شرط تکلیف است و تکلیف عاجز صحیح نیست^۱ در نتیجه خطابات و ادله تکالیف شامل عاجزین نخواهد بود در عین حال ممکن است قدرت در ملاک نقشی نداشته باشد و عمل حتی برای عاجزین نیز دارای ملاک باشد و البته قدرت گاهی در ملاک نیز دخیل است. برای مثال کسی که دست ندارد قادر بر استفاده از دستکش در زمستان نیست و البته استفاده از دستکش برای او ملاکی هم ندارد اما کسی که تنها مشکلش این است که پول لازم برای خرید دستکش را ندارد اگر چه قادر به استفاده از آن نیست اما روشن است که استفاده از دستکش برای او هم چنان دارای ملاک است.

آنچه گفته شد نسبت به مقام ثبوت است اما اینکه در مقام اثبات بر چه اساسی می‌توان وجود ملاک را کشف کرد محل اختلاف علماء است. یکی از راه‌های کشف ملاک که همه علماء قبول دارند وجود خطاب و تکلیف است اما در صورت فقدان خطاب و تکلیف (مثل موارد عدم قدرت و عجز) می‌توان وجود ملاک را بر اساس مناسبات حکم و موضوع کشف کرد. به عبارت دیگر گاهی عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع تشخیص می‌دهد که قدرت در ملاک دخیل نیست و عمل حتی به نسبت به عاجزین نیز دارای ملاک است و قدرت فقط شرط استیفاء و تحصیل ملاک است؛ برای نمونه، اگر شارع بفرماید: «اگر می‌توانی، غریق را نجات بده.» گرچه این کلام نسبت به حالت عجز اطلاق ندارد و نمی‌توان از این خطاب، برای

۱. در قبال مرحوم امام که نظریه خطابات قانونیه را مطرح کرده و قائل است احکام بین قادر و غیر قادر مشترک است و حکم همان طور که در حق قادر فعلیت دارد، در حق غیر قادر نیز فعلیت دارد و غیر قادر تنها در پیشگاه حق معذور است اکثر علماء قدرت را شرط فعلیت تکلیف می‌دانند و عمده دلایلشان بر اینکه احکام فعلی مخصوص به قادرین است، لزوم لغویت می‌باشد. به این بیان که مولا برای امر کردن باید انگیزه ای داشته باشد انگیزه مولا آن است که عبد از بعث کردن، منبعث گردد و به عبارت دیگر امر مولا در عبد مؤثر باشد و اگر مولا بداند عبد نمی‌تواند از امر او متأثر شود، امر کردن لغو است. (برای نمونه می‌توان به منتقى الاصول ج ۱، ص ۴۱۷، فوائد الاصول ج ۱، ۱۸۷ رجوع کرد).

برای تحقیق در نظریه مرحوم امام می‌توان به کتب زیر مراجعه کرد: مناهج الاصول، ج ۲، ص ۲۵، تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۴۳۶ و ج ۳، ص ۲۲۸، تنقیح الاصول، ج ۲، ص ۱۲۴، جواهر الاصول، ج ۳، ص ۴۵ و ۳۱۵.



صورت عجز کشف ملاک کرد؛ اما با توجه به تناسبات حکم و موضوع، عرف هنگامی که شخصی عاجز از نجات دیگری شود، ملاک را کشف کرده، لذا می‌گوید ملاک و مصلحتی، فوت شد و نمی‌گوید با عجز وی، مأموّبه در فرض قدرت، بی‌مصلحت شد. نتیجه اینکه اگر چه تکلیف مختص به قادرین است و عاجز تکلیف ندارد اما مواردی که از نظر عرف قدرت در تنجز تکلیف دخالت دارد نه در ملاک، مکلف نمی‌تواند خودش را عاجز کند.

علاوه بر کشف ملاک در فرض عجز، یکی دیگر از تطبیقات، کشف ملاک در فرض تراحم است. شرط تراحم این است که تمام تکالیف متراحم دارای ملاک فعلی باشند از نظر برخی مثل حضرت آیت الله زنجانی (دام ظلّه) ادله احکام نسبت به فرض تراحم اطلاق ندارند لذا نمی‌توان از آنها وجود ملاک را کشف کرد اما گاهی بر اساس مناسبات حکم و موضوع می‌توان وجود ملاک همه اطراف را در فرض تراحم کشف کرد. (شبییری زنجانی، درس خارج اجاره، جلسه ۲۰۶) بر همین اساس هم می‌توان گفت اگر اجیر به عقد اجاره عمل نکند و به جای آن اعتکاف انجام بدهد، اعتکاف او صحیح است چرا که اعتکاف نیز ملاک دارد و این ملاک بر اساس مناسبات حکم و موضوع کشف شده است به این بیان که عرف می‌بیند اعتکاف مزاحم با عمل اجیر به عقد اجاره در ملاک و مطلوبیت تفاوتی با اعتکاف غیر مزاحم ندارد. بلکه اعتکاف مزاحم با عمل اجیر به عقد اجاره، ملازم با مفسده عمل نکردن به عقد اجاره هست اما این باعث نمی‌شود که آن عمل در فرض تراحم، عمل مبعوضی باشد یا ملاکی در آن نباشد. مثل اینکه مولی عبد را به جهاد امر کرده باشد و عبد آن را ترک کند و نفس محترمی را که در حال غرق شدن بود نجات بدهد، عرف بر اساس ارتکازات می‌فهمد که مصلحت انقاذ غریق منوط به عدم تراحم با واجب اهم مثل جهاد نیست بلکه در هر صورت ملاک و مصلحتی که در انقاذ غریق وجود داشت در اینجا هم وجود دارد. (شبییری زنجانی، درس خارج اعتکاف، جلسه ۲۲)

عرف بر اساس همین مناسبات حکم و موضوع و ارتکازاتی که دارد می‌تواند تشخیص بدهد که رابطه عناوین با یکدیگر رابطه مقتضی و مانع است به این معنا که یکی از آنها مقتضی حکم است و چنانچه مانعی نباشد موثر در حکم خواهد بود و دیگری مانع از تاثیر است نه اینکه در آن فرض اصلا مقتضی و ملاک وجود نداشته باشد. در مثل اشتراط رضایت عمه و خاله در ازدواج با برادر زاده یا خواهر زاده، بحثی وجود دارد که آیا اذن معتبر است یا علم به رضایت کافی است یا حتی



رضایت باطنی - هرچند بعداً عالم شود - هم کفایت می‌کند. عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع می‌فهمد که ممنوعیت ازدواج در این موارد به سبب عدم مقتضی نیست بلکه به سبب وجود مانع است یعنی شارع متعال به لحاظ تراحم حقوق و رعایت حق عمه و خاله چنین ازدواجی را منع کرده است و در فرض شک در ثبوت مانع، باید به مقتضی عمل کرد. در حقیقت بنای عقلا بر عمل بر طبق مقتضی است تا وقتی که وجود مانع احراز شود. در نتیجه عقدی که با رضایت زوجین شکل گرفته مقتضی صحت و تحقق عقد نکاح است و فقط محتمل است حق عمه و خاله مانع از آن باشد، تا وقتی مانع ثابت نباشد (که در این مثال خصوص فرض عدم رضای باطنی است) بر طبق مقتضی عمل می‌شود. (شیرازی زنجانی، درس خارج نکاح، جلسه ۲۸۱).

در نقطه مقابل گاهی مناسبات حکم و موضوع می‌توانند کاشف از نبود ملاک باشند. برای مثال عرف به مناسبات حکم و موضوع می‌فهمد که بیع وقت نداء، مفسده‌ای ندارد و نهی از آن به جهت مزاحمت با نماز بوده است. عدم وجود مفسده در خود نقل و انتقال بر اساس فهم عرفی بر اساس مناسبات حکم و موضوع است. یا مثلاً عرف درک می‌کند که در مثل معامله غرری، خود انشاء بیع مفسده‌ای ندارد و لذا نهی از آن را یک نهی مقدمی به حساب می‌آورد. (شیرازی زنجانی، درس خارج نکاح، جلسه ۶۴۱).

۶/۲. مقدار ملاک عمل در مقایسه با عمل دیگر

یکی دیگر از کارکردهای مناسبات حکم و موضوع فهم مقدار ملاک عمل در مقایسه با عمل دیگر است. به طور مثال اگر چه از نظر ثبوتی ممکن است مصلحت و ملاک موجود در بدل طولی، برابر و حتی بیشتر از مصلحت و ملاک موجود در مبدل منه باشد اما عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع می‌فهمد که ملاک موجود در بدل طولی، کمتر از ملاک موجود در مبدل منه است. ثمره این فهم عرفی نه فقط در مرجحات باب تراحم که در عدم جواز تعجیز نفس نسبت به عمل اختیاری و انجام وظیفه اضطراری نیز روشن می‌شود.

مثلاً عرف می‌فهمد که مصلحت نماز با تیمم کمتر از مصلحت نماز با وضو است و لذا مکلف اجازه ندارد خودش را از انجام نماز با وضو عاجز کند.

یا عرف می‌فهمد مصلحتی که در رفع حکم در فرض اضطرار وجود داشته و شارع بر اساس آن به حلّیت محرمات حکم کرده است بر مفسده موجود در آن محرمات ترجیح دارد. بر همین اساس می‌توان گفت در فرضی که زن برای درمان بیماری مضطر به رجوع به پزشک مرد است

و این کار برای او جایز است، برای پزشک مرد هم معالجه او جایز است و مصلحتی که شارع بر اساس آن به جواز رجوع زن به نامحرم حکم کرده است بر مفسده موجود در حرمت نگاه مرد به نامحرم ترجیح دارد. (شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، جلسه ۸۳ و ۳۴۵ و ۷۹۷).

۷/۲. تبیین کیفیت دخالت عنوان در حکم

در قضایای حملیه اتحاد موضوع و محمول مهم است اما اینکه ثبوتاً هم موضوع حکم، همان عنوان موضوع در قضیه است یا عنوان دیگری است که ملازم با آن است از ظاهر قضیه قابل استفاده نیست. دخالت عنوان مذکور در موضوع در حکم به صورت‌های مختلف قابل تصویر است که قضیه به خودی خود در هیچ کدام از آنها ظهور ندارد و عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع آن را تعیین می‌کند که به موارد آن اشاره می‌گردد:

الف) عنوان هیچ دخالتی در حکم نداشته و فقط برای اشاره به ذات موضوع بیان شده است که از آن به عنوان مشیر تعبیر می‌کنند. مانند «فَإِذَا أَرَدْتَ حَدِيثَنَا فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْجَالِسِ» (وسائل الشیعة، جلد ۲۷، صفحه ۱۴۳، حدیث ۱۹) عرف در اینجا می‌فهمد که عنوان «جالس» در حکم دخالت ندارد و این طور نیست که اگر آن فرد ایستاد حکم ثابت نباشد.^۱

ب) حدوث عنوان در حدوث حکم موثر است اما بقاء حکم به آن بستگی ندارد. مثل اینکه ملاقات با نجس موجب تنجیس می‌شود که حدوث نجاست در ملاقی به حدوث عنوان ملاقات بستگی دارد اما بقای آن به بقای آن مرتبط نیست و صرف حدوث برای ثبوت و استمرار حکم کافی است زیرا مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند ملاقات با نجاست آلودگی در ثوب ایجاد کرده که پس از ارتفاع ملاقات هم این آلودگی باقی است و بقاء آلودگی دائرمدار بقاء ملاقات نیست (شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال چهارم، جلسه ۳۷۳) و مانند آیه شریفه «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۲۴) در مورد این آیه دخالت عنوان این‌گونه است که ثبوتاً نفس تحقق مبدأ، علّت حدوث و بقای حکم است.^۲

۱. موارد متعددی را می‌توان در کلمات فقهاء یافت که به جهت همین تناسبات، عنوان مأخوذ در دلیل را عنوان مشیر فهمیده‌اند که آدرس برخی اشاره می‌شود: فقه الصادق علیه السلام (لرروحانی)، ج ۱۸، ص: ۱۱۶، انوار الفقهاء - کتاب النکاح (لمکارم)، ص: ۲۰۹، قاعدة الفراغ والتجاوز (للساھرودی)، ص: ۱۳۵، مدارک العروة (للاشتهاردی)، ج ۲۷، ص: ۹، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، ج ۱، ص: ۱۸۱، موسوعة الامام الخوئی، ج ۱۲، ص: ۲۴۱، کتاب الطهارة (للسید مصطفی الخمینی)، ج ۱، ص: ۲۴۰ و ...

۲. این مثال در ضمن بحث مشتق در کتب اصولی متعدّد مطرح شده که چند نمونه بیان می‌شود: آخوند خراسانی،





ج) حکم حدوثاً و بقائاً دائر مدار عنوان است یعنی همان طور که حدوث عنوان موجب حدوث حکم است، بقاء حکم هم به بقاء عنوان است.

مثلاً در قضیه «عالم یا عادل احترام دارد» از تناسب حکم و موضوع فهمیده می‌شود که معیار احترام داشتن حدوثاً و بقاءً علم و عدالت است، و با عروض فسق و جهل، موضوع وجوب احترام منتفی می‌شود. یا مثلاً در قضیه «وجوب قصر نماز در سفر معصیت» فقهاء (علامه «تذکرة الفقهاء» (ط - الحديثه)؛ ج ۴، ص: ۳۹۷، صاحب مدارک «مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام؛ ج ۴، ص: ۴۴۷، صاحب حدائق «الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة؛ ج ۱۱، ص: ۳۸۴، صاحب جواهر «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۱۴، ص: ۲۶۰) به تناسب حکم و موضوع که قصر در سفر از باب إرفاق است و إرفاق با گناه تناسب ندارد، عنوان طاعت را حدوثاً و بقاءً در قصر دخیل می‌دانند، و اگر سفری ابتدا معصیت بوده سپس به طاعت تبدیل شود، در مقدار طاعت، حکم مخصص استصحاب می‌شود و باید نماز تمام خوانده شود، و چنین فتوا نمی‌دهند «نماز در سفر شکسته است و سفر معصیت از عموم آن خارج شده است».

در بحث ضامن نبودن مستأجر هم، به تناسب حکم و موضوع می‌توان معیار حدوث و بقاء حکم را عنوان امانت مالکی دانست؛ زیرا طبق دلیل «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ حَتَّى تُؤَدِّي» (نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص: ۷-۸، ح ۱۲) کسی که بر مال دیگری مسلط است، ضامن خواهد بود، با وجود این اگر مالک کسی را اَمین بشمارد و مالش را به او امانت دهد شارع اَمین را ضامن نمیداند، پس با انتفای اذن مالکی، ضامن نبودن هم منتفی می‌شود، گرچه اذن شرعی وجود داشته باشد، چنانکه عبور از زراعت دیگران برای انقاذ غریق، هر چند شرعاً لازم است، ولی اگر مالک زراعت راضی نشود فرد ضامن است. (شیرازی زنجانی، درس خارج اجاره، جلسه ۱۳۷).

۸/۲. رفع اجمال

گاهی لفظ مأخوذ در دلیل از نظر وضع و لغت معانی مختلفی برای آن محتمل است که به خودی خود در هیچ کدام از آنها ظهور ندارد؛ لذا دلیل لفظی مجمل است؛ اما مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود عرف یکی از آن معانی را متعین بداند و دلیل را در آن ظاهر ببیند و به تعبیر دیگر موجب رفع اجمال از دلیل می‌شود.

کفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص ۴۹، عراقی، آغاضیاء، نهاية الافکار، ج ۱، ص ۱۳۹، طباطبائی حکیم، المحکم فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۲۴۱، حکیم، حقائق الاصول، ج ۱، ص ۱۱۷، فوائد الاصول (للنائینی)، ج ۱، ص ۸۷.



مثلاً تعبیر اهل بیت پیامبر یا آل ایشان دو اصطلاح عام و خاص دارد. گاهی مراد از آنها خصوص ائمه معصومین علیهم السلام است و گاهی مراد اعم است به نحوی که شامل همه بنی هاشم یا زنان پیامبر و ... هم می‌شود و بر اساس مناسبات حکم و موضوع باید تشخیص داد که در هر جایی مراد کدام است. یعنی عرف گاهی می‌فهمد آن مساله از اموری است که مناسبت اقتضاء می‌کند مختص به ائمه علیهم السلام باشد و گاهی اعم را می‌فهمد.

هم چنین در آیه شریفه «وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (النساء، ۶) در این آیه یکی از مباحثی که مطرح است این است که آیا بعد از بلوغ هم لزوم امتحان است یا نه؟ احتمالات مختلف در معنای آیه و دو لفظ حتی و اذا مطرح شده است اما قرینه‌ای که دلیل را از اجمال خارج می‌کند تناسب حکم و موضوع است. بر اساس مناسبات حکم و موضوع مشخص می‌شود که بعد از بلوغ هم امتحان لازم است چرا که عرف احتیاط لازم در اموال را با لزوم امتحان مناسب می‌بیند. (امام خمینی، کتاب البیع (للامام الخميني)، ج ۲، ص: ۱۵).

مرحوم امام خمینی (ره) بیان می‌دارد: سیاق کلام و تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که علت دستور شارع مقدس به امتحان «یتامی» قبل از بلوغ رعایت احتیاط باشد. به عبارت دیگر، شارع مقدس به این دلیل دستور به امتحان قبل از بلوغ داده است که رد مال یتامی لحظه‌ای به تأخیر نیافتد و اموال کسانی که محجور نیستند در تصرف شخص دیگر نباشد. این علت هم قبل از بلوغ وجود دارد و هم بعد از بلوغ، و در این مسئله تفاوتی ندارد که کلمه «حتی» به معنای غایت باشد یا به معنای علت، زیرا اگر برای غایت هم باشد، مفهوم ندارد و به این معنا نیست که بعد از بلوغ امتحان لازم نیست (امام خمینی، کتاب البیع (للامام الخميني)، ج ۲، ص: ۱۵).

مثال دیگر: در روایت «عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا وَ دَخَلَ بِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَدًا عَالِمًا» (کلینی، الکافی، جلد ۵، صفحه ۴۲۶، حدیث ۲) در این روایت معطوف علیه جمله «دَخَلَ بِهَا» مجمل است و دو احتمال در آن وجود دارد یکی اینکه معطوف علیه «تَزَوَّجَ» باشد و دیگری اینکه معطوف علیه تمام جمله قبل یعنی «تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا» باشد. اگر معطوف علیه فقط «تَزَوَّجَ» باشد «فِي عِدَّتِهَا» قید دخول هم خواهد بود در نتیجه در صورتی حرمت ابدی رخ می‌دهد که هم ازدواج و هم دخول در عده باشد ولی اگر معطوف علیه تمام جمله قبل باشد



برای حرمت ابدی عقد در عده و دخول کافی است هر چند دخول در عده نباشد. مناسبات حکم و موضوع در این مورد اقتضاء می‌کند که معطوف علیه خصوص «تَزَوُّج» است و لذا دخول هم باید در عده صورت گرفته باشد تا حرمت ابدی حاصل شود. مثل اینکه گفته شود «اگر کسی با زن شوهر دار ازدواج کرد و دخول کرد» که مناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند منظور این است در همان زمانی که شوهر داشته است دخول کرده باشد (شیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال دوم، جلسه ۲۰۰).

۹/۲. ایجاد اجمال

در نقطه مقابل گاهی مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شوند که لفظ مجمل شود. در مواردی که اطلاق دلیل بر خلاف سیره عقلاء یا ارتکازات آنهاست، گاه لفظ نسبت به آن مواردی که سیره و ارتکاز بر خلاف آنهاست اجمال پیدا می‌کند و نمی‌توان به شمول لفظ نسبت به آنها حکم کرد همان‌طور که نمی‌توان به انصراف لفظ از آنها حکم کرد.

مثلاً در روایت «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ وَ الْكُنُوزِ الْخُمُسُ.» (صدوق، الخصال، جلد ۱، صفحه ۲۹۰، حدیث ۵۱) ارتکازات عرفی و مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود تعبیر «إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ» نسبت به موردی که صاحب مال نامشخص است اما مردد بین دو سه نفر است اجمال پیدا کند.

توضیح مطلب: «لم يعرف صاحبه» گرچه ظاهر اولیه‌اش نقیض «يعرف صاحبه تفصيلاً» است و شامل موردی که صاحب مال به علم تفصیلی مشخص نیست و مردد بین دو سه نفر است می‌شود اما با توجه به مناسبات حکم و موضوع، موردی که صاحب مال مجهول مطلق است را شامل می‌شود و شمولش نسبت به تردید بین دو سه نفر که علم اجمالی وجود دارد، حداقل اجمال پیدا می‌کند زیرا اولاً در امثال این موارد که بین نفی و اثبات است در تعبیرات متعارف، نقیضین نیستند و حد وسط عرفی وجود دارد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود گمان می‌کنم فلان مطلب، فلان طور باشد یا گمان نمی‌کنم که اینگونه باشد، عرفاً حالت شک داخل در هیچ کدام نیست یا وقتی گفته می‌شود دوست دارم فلان چیز را یا دوست ندارم، عرفاً حالت بی تفاوت داخل در هیچ کدام نیست یا وقتی گفته می‌شود استخاره خوب است یا خوب نیست، استخاره



میانۀ داخل در هیچ کدام نیست و ثانیاً شارع در اشباه و نظائر این مورد که علم اجمالی است حکم به تخمیس و صدقه نکرده است مثلاً در جایی یک نفر یک درهم و دیگری دو درهم نزد ودعی گذاشتند و یک درهم مفقود شد یک درهمش مال صاحب دو درهم است و درهم دیگر مردد بین دو شخص است در اینجا خود شارع معامله مجهول المالک و تخمیس یا صدقه نکرده است بلکه حکم به تصیف کرده است یا در جایی که دو نفر نسبت به مالی ادعای ملکیت دارد شارع حکم به تخمیس یا صدقه نکرده است بلکه باید قسم بخورند یا نکول کنند حکم شرعی چیز دیگری است لذا در مورد لم يعرف صاحبه هم اطلاقش نسبت به موارد علم اجمالی اجمال پیدا می کند.^۱

۲/ ۱۰. ایجاد جمع عرفی

اصل در تنافی بین دو دلیلی که نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است تعارض و تساقط در ماده اجتماع است چرا که هر کدام از آنها صلاحیت تقیید دیگری را دارند و بین آنها هم ترجیحی وجود ندارد مگر اینکه قرینه یا دلیلی بر یک طرف اقامه شود. با این حال گاهی مناسبات حکم و موضوع می تواند به جمع بین دو دلیل من وجه منجر شود.

برای مثال نسبت بین ادله لقطه و ادله کنز عموم و خصوص من وجه است. ادله لقطه اگر چه از جهت امکان تعریف، خاص هستند اما از این جهت که شیء پیدا شده دفینه است یا غیر آن اطلاق دارد. در مقابل ادله کنز اگر چه به خصوص دفینه اختصاص دارند اما از این جهت که امکان تعریف داشته باشد اطلاق دارد. لذا باید در ماده اجتماع که دفینه با امکان تعریف است متعارض باشند اما مناسبات حکم و موضوع باعث جمع بین آنها می شود به این صورت که هر چه امکان شناخت مالکش باشد لقطه است و تعریفش لازم است چه دفینه باشد و چه غیر آن و هر آنچه امکان شناخت مالکش نباشد تملکش جایز است چه دفینه باشد و چه غیر آن. چرا که از نظر عرف و بر اساس ارتکازات و مناسباتی که بین حکم و موضوع تشخیص می دهد محتمل نیست شارع به صرف دفن مال، احترام آن را الغاء کرده باشد حتی اگر پیدا شدن صاحبش با تعریف محتمل یا معلوم باشد بر همین اساس بین دو دلیل جمع می شود (شیرازی زنجانی، درس خارج، سال دوم، جلسه ۹۵).

۱. اصل عدم اطلاق روایت نسبت به علم اجمالی در کتب متعدد مطرح شده است مانند فقه الصادق (للمرواحی)، ج ۷، ص: ۴۴۳، دلیل تحریر الوسیله - الخمس، ص: ۳۱۶، تعالیک مبسوطه علی العروة الوثقی (للفیاض)، ج ۷، ص: ۸۶، المستند فی شرح العروة الوثقی، الخمس، ص: ۱۵۰؛ البته در درس خارج خمس حضرت آیت الله شیرازی زنجانی، سال دوم، جلسه ۱۳۳ با توضیحی که در متن آمده است بیان شده است.

۱۱/۲. تعیین مصداق

گاهی ممکن است برخی الفاظ در عین اینکه معنای مشخص و روشنی دارند اما مصادیق معنای آنها در موارد مختلف متفاوت باشد. مناسبات حکم و موضوع در تعیین و تشخیص این مصادیق راهگشا است.

برای مثال لفظ «ثقه» به معنای مورد اطمینان است اما مصداق فرد مورد اطمینان به تناسب حکم و موضوع متفاوت است. فرد مورد اطمینان برای نجاری کسی است که استاد ماهر در نجاری باشد در عین حال فرد مورد اطمینان در نقل خبر کسی است که راستگو و ضابط باشد. حال اگر جایی گفته شود فلانی ثقه و مورد اطمینان است اما جهت مشخص نشده باشد که در چه امری مورد اطمینان است، نمی‌توان گفت مورد اطمینان بودن در تمام موضوعات مراد است؛ بلکه باید با تناسب حکم و موضوع جهت مورد نظر متکلم را به دست آورد.

مثل اینکه در مواردی که حرمت به ذوات تعلق گرفته است مانند (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...) (النساء، ۲۳) و (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ...) (المائدة، ۳) به حسب هر شیء «منافع متناسب با آن شیء» مورد نظر است. و با توجه به تناسب حکم و موضوع مصداق محرومیت مشخص می‌شود. مثلاً «حرمت علیکم المیته» یعنی اکل میته حرام است. «شطرنج حرام است» یعنی بازی با آن، حرمان از فلان غذا یعنی شخص نمی‌تواند آن را بخورد و اکل و شربش جایز نیست، «حرمان الزوجة من العقار»، یعنی دیگر حق سکنی ندارد و نمی‌تواند استفاده سکنایی بکند، «حرمت علیکم امهاتکم» یعنی نمی‌تواند تمتع‌های مباشرتی بکند.^۱

۱۲/۲. قوت و ضعف ظهور

ظهور، امری تشکیکی است. ممکن است دلیل نسبت به معنایی ظهور بسیار قوی داشته باشد و ممکن است ظهور آن ضعیف باشد که این مساله در موارد متعددی خصوصاً در فرض تنافی و تعارض دارای اثر است. یکی از مسائلی که در قوت و ضعف ظهور نقش دارد مناسبات حکم و موضوع است.

برای مثال در مساله نکاح فرد نابالغ روایاتی (صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیع) (الکافی

۱. بحث این آیات در کتب متعدد مطرح شده است مثل: مسالک الافهام الی آیات الاحکام، ج ۳، ص: ۲۱۴، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۱۱، ص: ۲۷۵، ینایع الاحکام فی معرفة الحلال والحرام، ج ۲، ص: ۱۳، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ج ۱، ص: ۱۳۱، کتاب الصلاة (للمحقق الداماد)، ج ۲، ص: ۴۳۳، الحج فی الشریعة الإسلامية الغراء، ج ۳، ص: ۲۳۶.





(ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۳۹۴، ح ۹)، صحیحہ علی بن یقطين (تہذیب الأحکام، ج ۷، ص: ۳۸۲-۳۸۱، ح ۱۸)، صحیحہ عبد اللہ بن صلت (الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۳۹۴، ح ۶)، صحیحہ ابو عبیدہ حذاء (الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۴۰۱، ح ۴)) وجود دارد کہ عقد دختر و پسر نابالغ توسط ولی را لازم دانستہ است و دختر و پسر، بعد از بلوغ اختیار فسخ ندارند؛ در مقابل صحیحہ محمد بن مسلم (طوسی، تہذیب الأحکام، ج ۷، ص: ۳۸۲، ح ۱۵۴۳-۱۹) و روایت یزید کناسی (حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۲۷۸، ح ۲۵۶۲۶) عقد آنها را جایز شمرده و بہ آنها اختیار فسخ بعد از بلوغ داده است.

مرحوم محقق خوئی (ره) برای رفع تعارض روایات لزوم با صحیحہ محمد بن مسلم فرمودہ: اطلاق روایات لزوم تزویج صغیر و صغیرہ توسط پدر شامل دو فرض می شود، فرض نابالغ بودن ہر دو طرف و فرضی کہ تنها یک طرف نابالغ است اما صحیحہ محمد بن مسلم اختصاص بہ فرضی دارد کہ ہر دو نابالغ هستند از این رو این صحیحہ را مقتید آن اطلاقات قرار دادہ، حکم بہ ثبوت خیار برای طرفین بعد از بلوغ در خصوص این فرض می شود البتہ بہ شرط این کہ اجماعی برخلاف این مطلب نباشد (خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۳۳، ص: ۲۲۶، ۲۲۸ و ۲۲۹).

حضرت آیت اللہ زنجانی (دام ظلہ) در نقد ایشان چنین می آورد: تقیید اطلاقات بہ وسیلہ این روایت بسیار مستبعد و غیر عرفی است؛ تناسبات حکم و موضوع در قوت و ضعف اطلاقات دخالت دارد از این رو با توجہ بہ این تناسبات، اطلاقات بسیار قوی است بہ گونه ای کہ خیلی بعید از متفہم عرفی است کہ بتوان آن ہا را بہ وسیلہ این روایت تقیید زد و گفت: تزویج صغیر توسط پدرش در فرض بالغ بودن طرف مقابل لازم است و تزویج صغیرہ از سوی پدرش نیز در فرض بالغ بودن طرف مقابل لازم است و هیچکدام خیاری بعد از بلوغ ندارند اما اگر پدر صغیرہ و پدر صغیر این دو را در یک عقد بہ ازدواج ہم در آورند، این تزویج لزوم ندارد و ہر دو بعد از بلوغ می توانند آن را فسخ کنند (شیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال پنجم، جلسہ ۴۴۴).

توضیح اینکہ عرفاً وقتی شارع مقدس عقد بچہ توسط پدر را لازم دانستہ است از باب عنایت بہ اعمال ولایت پدر بر بچہ است؛ بنابراین ہرطرف نسبت بہ فرزند خودش اعمال ولایت می کند و شارع این اعمال ولایت را توجہ کردہ و عقد را لازم دانستہ است؛ تفاوتی ندارد کہ طرف مقابل بچہ باشد یا بچہ نباشد و ہمین باعث می شود عرف اطلاق را قوی بداند و تقیید آن بہ صورت خاصی کہ طرف مقابل بچہ نباشد را بعید بشمارد.



۲/۱۳. تعیین انحلالی بودن یا مجموعی بودن عام

الفاظ عموم ممکن است به نحو انحلالی استعمال شده باشند به این معنا که هر فرد از آن دارای حکمی مستقل از حکم سایر افراد است و لفظ عام برای تجمیع همه آنها در لفظ واحد ذکر شده و گاهی به نحو مجموعی استعمال شده است به این معنا که همه افراد به صورت مجموعه واحد لحاظ شده و موضوع حکم قرار گرفته‌اند که در این صورت نسبت هر فرد به عام، نسبت جزء به کل است. انحلالی یا مجموعی بودن علاوه بر تفاوت در این نوع آثار، موجب تفاوت معنای سایر اجزاء قضیه نیز می‌شوند برای مثال در کلمه «نسانکم» اگر «کم» به صورت انحلالی لحاظ شده باشد اضافه نساء به آن، اضافه زوجیتی و به معنای همسر خواهد بود و اگر به لحاظ مجموعی لحاظ شده باشد نساء به معنای همسر نیست بلکه به معنای زن و جنس مونث در مقابل مرد است. تناسبات حکم و موضوع می‌تواند تعیین کننده لحاظ انحلالی یا مجموعی باشد. لذا حضرت آیت الله شبیری معتقد است: عرف در مثل آیه شریفه «نَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ» (البقره، ۲۲۳) لفظ «کم» را به صورت انحلالی می‌فهمد لذا معنای آیه شریفه این است که همسران شما کشتزارهای شما هستند؛ اما در مثل آیه شریفه «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران، ۶۱) می‌فهمد که «کم» به صورت مجموعی لحاظ شده است و به معنای زنانی است که معتقد به مکتب و عقیده خاصی هستند نه اینکه به معنای همسران باشد.

توضیح مطلب: اگر مباهله میان دو شخص معین بود، و برای مثال گفته شده بود تو زن خود را بیاور، و من هم زن خود را می‌آورم، در این صورت به یقین اضافه زن به شخص معنای زوجیت و همسر داشت. ولی در اینجا مباهله میان دو شخص نیست، بلکه در واقع مباهله میان دو مکتب و دو عقیده اسلام و نصرانیت است. یعنی هر طرف یک واحد است؛ اسلام یا مسیحیت که دارای اجزائی است؛ زن، مرد، بچه. اینها اجزاء این واحد هستند و اضافه، اضافه جزء به کل است؛ بنابراین مقتضای تناسب حکم و موضوع و تقابل بین دو مکتب و دو عقیده، انحلالی بودن حکم نیست و زوجه فرد فرد مسلمانان و نصاری برای مقابله دعوت نشده است. مراد از آیه شریفه این است که زنان منسوب به یک مکتب و عقیده، در مقابل زنان منسوب به عقیده دیگر دعوت شوند، هم چنین مسلم است که مراد آیه تمام زنان متعلق به مکتب و آیین اسلام نبوده، بلکه زنان ممتاز و برگزیده مراد بوده است (شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال اول، جلسه ۳۴).

۲/۱۴. قرینیت بر خلاف ظهور ابتدایی

آنچه حجت است ظهور لفظ است و حمل لفظ بر غیر معنایی که در آن ظاهر است نیازمند به قرینه است. مناسبات حکم و موضوع می‌تواند قرینه بر انصراف لفظ از معنای اصلی شود. مثلاً صیغه و ماده نهی ظاهر در حرمت هستند و انصراف آنها بر معنای دیگری غیر از حرمت به قرینه نیاز دارد.

برخی بر این باورند که در مرگبات، ظهور «لا یجوز» با موارد دیگر متفاوت است و ظهور ثانوی در حرمت وضعی و بطلان دارد؛ برای نمونه، مرحوم میرزای قمی در کتاب «غنائم» درباره روایت «الصائم لا یجوزُ لَهُ أَنْ یَحْتَقِنَ» (کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۱۰، ح ۳) می‌گوید: «بیشتر مناهی تحریمی در روزه، جنبه وضعی دارد؛ یعنی از نهی، فساد و بطلان اراده شده است.» (میرزای قمی، غنائم الاثام، ج ۵، ص ۱۳۶).

مرحوم محقق خوئی (ره) یک ضابطه‌ی کلی بیان می‌کند که در عبادات مرکبه و معاملات و ایقاعات بر خلاف اصل اولی که نواهی ظهور در تحریم تکلیفی دارند، در این جا ظهور در بطلان و حرمت وضعی دارند (خوئی، المستند فی شرح العروة الوثقی؛ الصوم، ص: ۴۶۵). حضرت آیت الله زنجانی (دام ظلّه) اعتقاد دارد: گاهی صحت عقد به معنای ترتب اثر عقد - مانند نقل و انتقال در بیع و حصول علقه زوجیت در نکاح - مفسده دارد، نه نفس انشاء و فعل متعاقدين. در این موارد نهی از معامله دلالت بر بطلان وضعی می‌کند چون امضاء اثر چنین عقدی دارای مفسده است. اما اگر در جایی مفسده بر نفس عقد مترتب بود و انشاء متعاقدين دارای مفسده بود مانند بیع وقت النداء که به جهت بازدارندگی نفس این عمل از نماز جمعه مورد نهی قرار می‌گیرد. در اینجا تفکیک بین حکم تکلیفی و وضعی صحیح است و چنین عقدی هر چند حرام است ولی مانعی ندارد که صحیح باشد، چون سبب بطلان در آن نیست. لذا در مواردی مانند بیع غرری که عقلاء با توجه به تناسبات حکم و موضوع، محذوری در نفس گفتن بعت و اشتریت نمی‌بینند بلکه مفسده را در نقل و انتقال غرری می‌بینند، نهی از بیع غرری دلالت بر بطلان می‌کند (شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال ششم، جلسه ۶۴۱). همچنین ایشان در نهی از عبادت و معامله این چنین می‌آورد: اگر متعلق نهی، مقدمه برای رسیدن به چیز دیگری است و خودش مقصود اصلی نیست، منظور از نهی حرمت نیست بلکه مراد از آن عدم ترتب آن اثر و مقصود اصلی است که از آن به حرمت وضعی تعبیر می‌شود اما





اگر متعلق نهی، مقصود اصلی باشد که مطلوب بالذات است، نهی از آن ظاهر در حرمت تکلیفی است تفاوتی ندارد متعلق نهی عبادت باشد یا معامله. بنابراین نمی‌توان به طور کلی گفت هر جا متعلق نهی معامله باشد، نهی ظاهر در حرمت وضعی است و هر جا متعلق نهی غیر معامله باشد نهی ظاهر در حرمت تکلیفی است بلکه باید بر اساس مناسبات حکم و موضوع تشخیص داد (شبیری زنجانی، درس خارج بیع، سال سوم جلسه ۳۰۰).

۲/۱۵. انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی

برخی مثل مرحوم شیخ به طور کلی احکام وضعی را منتزع از احکام تکلیفی می‌داند (شیخ انصاری، فرائد الأصول، ج ۳، ص: ۱۲۵) ولی در مقابل، برخی مثل مرحوم آخوند قائل به تفصیل بین احکام وضعیه هستند (آخوند خراسانی، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص: ۳۹۹) حال بحث این است که در مواردی که حکم تکلیفی بیان شده است، آیا حکم تکلیفی انتزاع می‌شود یا خیر و اینکه حکم وضعی منتزع چیست قرائن و نکات دیگر تعیین کننده است؛ حضرت آیت الله زنجانی (دام ظلّه) اعتقاد دارد: گاهی می‌توان بر اساس مناسبات حکم و موضوع، از حکم تکلیفی، حکم وضعی را نیز انتزاع کرد؛ لذا در روایت «ابن اَبی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً فَوَقَعَ بِهَا فَأَقْضَاهَا قَالَ عَلَيْهِ الْإِجْرَاءُ عَلَيْهَا مَا دَامَتْ حَيَّةً.» (طوسی، تهذیب الاحکام، جلد ۱۰، صفحه ۲۴۹، حدیث ۱۸) بر فرض که ظاهر تعبیر «عَلَيْهِ الْإِجْرَاءُ عَلَيْهَا» حکم تکلیفی به وجوب پرداخت نفقه بر شوهر باشد اما از حکم تکلیفی به وجوب انفاق به تناسب حکم و موضوع، حکم وضعی کشف می‌شود، یعنی حقی برای زن ثابت شده و لزوم انفاق به جهت همان حق می‌باشد و این که وجوب انفاق حکم تکلیفی صرف باشد با فهم عرفی ناسازگار است (شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال دوم، جلسه ۱۸۱). همچنین ایشان می‌گویند جواز ترک وطی بیش از چهار ماه با رضایت زوجه بسته به حق بودن وطی است و برای حق بودن وطی می‌توان به تناسبات حکم و موضوع استناد کرده و حق بودن آن را از ادله استظهار نمود زیرا عرف از ادله چنین می‌فهمد که وضع احکامی مانند وجوب نفقه و کسوه و امثال آن برای ارفاق به زن و از باب حقوق است نه احکام و به طور کلی عرف امتیازاتی را که به جهت رعایت حال زنان وضع شده به بخاطر مصالحی دیگر، برای زنان به عنوان حق تلقی می‌کند، بنابراین درباره حق بدون وطی هم نباید تردید نمود (شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال دوم، جلسه ۱۵۸).



۱۶/۲. دخالت و عدم دخالت علم در موضوع حکم

فهم دخالت و عدم دخالت علم به موضوع در ثبوت حکم در بسیاری از موارد به واسطه مناسبات حکم و موضوع است. عرف در برخی امور تشخیص می‌دهد که علم جزو موضوع است به این معنا که وجود واقعی موضوع برای ترتب حکم کافی نیست بلکه باید تحقق موضوع در خارج احراز شود و مکلف به آن علم پیدا کند و در مقابل گاهی تشخیص می‌دهد که علم (حتی اگر در ظاهر خطاب هم اخذ شده باشد) جزو موضوع حکم نیست.

برای مثال مناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند در حدود و تعزیرات، سیاسات، فتوا، صدق و کذب علم جزو موضوع حکم واقعی است بنابراین صرف تحقق زنا در عالم خارج موضوع حد نیست و این طور نیست که در موارد تحقق زنا و عدم اثبات آن، حاکم به نسبت به اجرای حد واقعا وظیفه‌ای داشته باشد ولی در ترک آن معذور باشد بلکه موضوع وجوب حد بر حاکم زنا با قید علم و احراز است و به همین جهت اگر به طور اتفاقی و متعارف برای حاکم علم حاصل شد موظف به انجام حکم است.

اما در مثل «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَبِي الْمِعْزَى عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا تُتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ الْمُعْلَنَةُ بِالزَّوْنَى وَلَا يُزَوَّجُ الْمُعْلَنُ بِالزَّوْنَى إِلَّا بَعْدَ أَنْ يُعْرَفَ مِنْهُمَا التَّوْبَةُ» (طوسی، تهذیب الاحکام، جلد ۷، صفحه ۳۲۷، حدیث ۵) بر اساس مناسبات حکم و موضوع مشخص می‌شود که عرفان و علم مطرح در روایت جزو موضوع حکم واقعی نیست بلکه صرفا در وجود و عدم وجود حکم ظاهری نقش دارد (شبییری زنجانی، درس خارج نکاح، سال سوم، جلسه ۲۳۶).

۱۷/۲. ارتباطی یا استقلالی بودن مرکبات

تکلیف متعلق به مرکبات ممکن است به صورت ارتباطی یا استقلالی باشد. اگر تکلیف ارتباطی باشد، تکلیف اطاعت واحد و عصیان واحد دارد و فقدان یک جزء از اجزاء برای عدم تحقق مطلوب کافی است اما اگر تکلیف استقلالی باشد اطاعت و عصیان متعدد متصور است و هر مقدار از اجزاء که انجام شود به همان مقدار مطلوب حاصل شده است. از جمله قرائنی که در تشخیص ارتباطی یا استقلالی بودن کمک می‌کند مناسبات حکم و موضوع است. به عنوان نمونه عرف بر اساس ارتکازاتی که دارد استقلالی بودن دین و بدهی، قضای روزه، حرمت غیبت، دروغ، زنا و ... را درک می‌کند.



۱۸/۲. تبیین حقیقیه یا خارجی بودن قضایا

قضایا به دو قسم حقیقیه و خارجی تقسیم می‌شوند. در قضایای حقیقیه محمول بر موضوع مقدر الوجود حمل شده است یعنی تحقق و عدم تحقق خارجی موضوع معلوم نیست بلکه بر فرض تحقق خارجی موضوع چنین محمولی ثابت است اما در قضایای خارجی محمول بر روی موضوع خارجی حمل شده یعنی تحقق موضوع در عالم خارج مشخص است بنابراین کلی و جزئی بودن موضوع معیار حقیقیه یا خارجی بودن قضیه نیست از همین رو جمله «کل من فی العسکر فقد قتل» یک قضیه خارجی است. مناسبات حکم و موضوع در تبیین سنخ قضایا نیز نقش دارند. مثلاً عرف متوجه می‌شود که مذمت‌هایی که از اهل برخی بلاد انجام گرفته است مثل «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَيَكْفُرُونَ بِاللَّهِ جَهْرَةً وَإِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخْبَثُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ أَخْبَثُ مِنْهُمْ سَبْعِينَ ضِعْفًا.» (کلینی، الکافی، جلد ۲، صفحه ۴۱۰، حدیث ۴) قضیه خارجی است یعنی ناظر به مردم موجود در آن زمان در آن شهر بوده است و قضیه حقیقیه نیست.

۱۹/۲. ایجاد مفهوم

مناسبات حکم و موضوع گاهی اقتضاء می‌کند که حکم ثابت در قضیه از غیر از موضوع نفی شود و قضیه دارای مفهوم باشد. مانند اینکه مرحوم شیخ انصاری در تبیین استدلال به مفهوم وصف در آیه نبأ می‌فرماید: «لازمه وصف مناسب با حکمی که به آن تعلق گرفته ثبوت مفهوم است. یعنی تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که آنچه فاقد این وصف است چنین حکمی نداشته باشد» (شیخ انصاری، فرائد الأصول، ج ۱، ص: ۲۵۴). ایشان در ادامه در جواب از این استدلال می‌گویند: «مفهوم وصف مورد قبول نیست» (شیخ انصاری، فرائد الأصول، ج ۱، ص: ۲۵۶).

مرحوم آخوند در حاشیه می‌فرماید: در مسئله وصف دو وجه وجود دارد؛

وجه اول: نفس تعلیق به وصف، اقتضای الانتفاء عند الانتفاء دارد.

وجه دوم: قسم خاصی از وصف که تناسب حکم و موضوع در آنجا هست اقتضای الانتفاء عند الانتفاء دارد.

ایشان می‌گویند: مرحوم شیخ این دو وجه را با یکدیگر تلفیق نموده و به صورت یک وجه



برای استدلال به مفهوم وصف، ذکر کرده است در حالی که باید دو وجه ارائه شود (آخوند خراسانی، درر الفوائد فی حاشیة الفرائد، الحاشیة الجديدة، ص: ۱۰۶).

حضرت آیت الله زنجانی (دام ظلّه) اعتقاد دارد: وصف و لقب فی الجملة در غالب موارد، مفهوم دارد. اگر گفته بشود، عالم باید احترام بشود به تناسب حکم و موضوع، عرف می فهمد که احترام به جهت علم عالم است. در صورتیکه احترام به انسان به طور کلی لازم بود، از عبارت "عالم باید احترام بشود" استفاده نمی شد. فلذا در غالب موارد، اوصاف ظهور در نفس العلة یا ملازم العلة دارند. ولی علیت منحصره از آن استفاده نمی شود. بنابراین وصف، فی الجملة مفهوم پیدا می کند. یعنی به مقتضای مفهوم وصف، حکم به طبیعت کلی تعلق نگرفته بلکه باید یک لونی داشته باشد مانند عنوان عالمیت، هاشمیت، شیخوخت و امثال ذلک (شبیری زنجانی، درس خارج اصول، سال اول، جلسه ۵).

۲/۲۰. تشخیص مراتب حکم متناسب با مراتب اضطرار

اگر زن برای معالجه عورت (که نگاه هیچ کس غیر از همسر به آن جایز نیست) مضطر به رجوع به پزشک است، اضطرار رافع حرمت نظر و لمس (در صورت ضرورت) است و دلیلی نیست که در این صورت پزشک مماثل یا محرم بر اجنبی اولویتی داشته باشد اما بر اساس مناسبات حکم و موضوع می توان گفت پزشک مماثل یا محرم مقدم بر اجنبی است؛ زیرا عرف مفسده نوعی نظر یا لمس و مس مماثل و محرم را کمتر از مفسده نظر یا لمس و مس نامحرم می داند؛ نگاه زن به عورت زن، نوعاً مشتمل بر تحریک شهوانی کمتری نسبت به نگاه مرد به عورت زن است و همچنین نوعاً نگاه مرد محرم به عورت زن محرم، نسبت به نگاه مرد نامحرم، کمتر موجب تحریک شهوانی می شود (شبیری زنجانی، درس خارج نکاح، سال اول، جلسه ۸۱).

۲/۲۱. تشخیص نقل صحیح

گاهی اوقات روایت واحد به دو نقل، دائر بین زیاده و نقیصه نقل شده است. مناسبات حکم و موضوع می تواند در تشخیص نقل صحیح کمک کند. مثلاً روایت «لا ضرر» با دو نقل متفاوت نقل شده است. در برخی از آنها تعبیر «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» آمده است و در برخی دیگر «وَلَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ عَلَی مُؤْمِنٍ» نقل شده است.

ممکن است گفته شود مناسبات حکم و موضوع در اینجا شاهد بر صحت نقل کمتر است چرا که مناسب با کفار و غیر مومنین شدت و سخت گیری است لذا احتمال دارد راوی بر اساس



آن مناسبت و ارتکاز ذهنی کلمه «عَلَى مُؤْمِن» را به روایت اضافه کرده باشد (امام خمینی، القواعد الفقهیه و الاجتهاد و التقليد (الرسائل للإمام الخميني)، ج ۱، ص: ۲۶، صدر، قاعدة لاضرر و لاضرار، ص: ۱۱۲).

مرحوم امام خمینی (ره) این مطلب را که مناسبت حکم و موضوع منشأ زیاده شده باشد، نمی‌پذیرد و بیان می‌دارد: اگر ادعا این است که به جهت مناسبت حکم و موضوع، ازدیاد عمدی صورت گرفته است، بطلان این سخن روشن است و اگر ادعا این است که مناسبت حکم و موضوع موجب سبق لسان راوی در ذکر این کلمه «علی مومن» شده است، سبق لسان در صورتی حاصل می‌شود که مناسبت مانند لازم بین، در ذهن مرتکز باشد به گونه‌ای که هنگام لاتصوّر «لاضرر و لاضرار»، کلمه «علی مومن» در ذهن حاضر شود در حالیکه این چنین نیست (امام خمینی، القواعد الفقهیه و الاجتهاد و التقليد (الرسائل للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۲۷).

۲/۲۲. تعیین وضعیّت عطف

گاهی تناسبات حکم و موضوع، چگونگی عطف را معین می‌کند که مثلاً قید معطوف علیه در معطوف نیز وجود دارد یا نه؛ برای نمونه، اگر گفته شود: «هنگام ظهر عمرو به منزل زید رفت و در آنجا خوابید.» تناسب حکم و موضوع و اینکه خوابیدن، هم موقع ظهر هم یکی دو ساعت بعد، متعارف است سبب می‌شود قید ظهر برای معطوف (خوابیدن) هم باشد.

در مورد حکم حرمت ابد در صورت ازدواج با زنی که در حال عده است در صحیح حلی آمده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا وَدَخَلَ بِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَدًا عَالِمًا...» (کلینی، الکافی، (ط-اسلامیه)، ج ۵، ص ۴۲۶، ح ۲).

حال سؤال این است که آیا مستفاد از این روایت این است که برای حرمت ابد لازم نیست دخول در عده باشد یا اینکه باید همان‌گونه که ازدواج در عده بوده، دخول هم در عده باشد تا حکم حرمت ابد بیاید.

پاسخ این سؤال، بسته به این است که معطوف علیه «دخل بها» در روایت، «تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا» است یا معطوف علیه تنها «تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ» است و «فی عِدَّتِهَا» خارج از معطوف علیه است. اگر معطوف علیه اولی باشد، دخول لازم نیست در عده باشد؛ اما اگر دومی باشد، دخول هم مقید به در عده بودن می‌شود.



آیت الله زنجانی (دام ظلّه) می‌فرماید: اقتضای مناسبت حکم و موضوع این است که معطوف علیه دوّمی باشد. در توضیح این مناسبت، نکاتی مطرح شده است؛ من جمله اینکه مردی که با زن شوهردار ازدواج می‌کند، معمولاً زن شوهردار باکره نیست و انجام این تزویج به جهت دخول صورت می‌گیرد. لذا در این موارد، بین زمان تحقق ازدواج و دخول فاصله چندانی رخ نمی‌دهد. نتیجتاً، فرض تحقق دخول پس از طلاق یا مرگ شوهر زن و پس از گذشتن عده زن، بسیار فرض نادری است. همین امر در تقیید دخول مؤثر می‌باشد (شبییری زنجانی، درس خارج نکاح، سال دوّم، جلسه ۲۰۰).

۲/۲۳. رفع قبح در حمل مطلق بر فرد نادر

حمل مطلق بر فرد نادر قبیح است مگر این حمل، مقتضای مناسبت حکم و موضوع باشد؛ زیرا اگر متکلم فرد نادر را اراده کرده است، تکلم عقلایی اقتضا می‌کند از اول حکم را برای همان افراد نادر بگوید؛ اما اینکه حکم را مطلق برای همه بیان کند و بعد به واسطه قرینه‌ای بفهماند که مرادش از لفظ مطلق، تنها افراد نادری بوده است، نزد عرف عقلاء، مستهجن است و شارع نیز که روشی در محاوراتش غیر از روش عقلاء ندارد، حمل کلام مطلقش بر فرد نادر صحیح نیست مثل اینکه مولی حکمی را برای مطلق انسان بیان کرده باشد و به واسطه قرینه بخواهیم بر «خنثی» که فرد نادر در بین انسانها حمل کنیم؛ مگر اینکه موافق با مناسبت حکم و موضوع باشد. مانند اینکه مولی بگوید «از مجتهد باید تقلید کرد.» و در خارج، قیدی پیدا شد که کاشف از این بود که مراد از مجتهد، «مجتهد اعلم» است؛ در این صورت اگرچه ممکن است «مجتهد اعلم» در میان صد مجتهد، یکی بیشتر نباشد؛ اما تناسب میان وجوب تقلید و اعلمیت، سبب می‌شود این حمل، قبیح نباشد؛ زیرا در جایی که شخص اراده دارد سراغ کارشناس برود و امورش را به دست او بسپارد مناسب و عقلایی است که اگر بین کارشناسان علمی وجود دارد به او مراجعه کند به ویژه اگر امر مهمی باشد مانند امر تقلید در احکام که مربوط به دین و آخرت افراد است.

۲/۲۴. تعیین طریقت و موضوعیتِ عنوان

تناسبات بین حکم و موضوع در برخی موارد، تعیین می‌کند عنوانی که در موضوع دلیل به کار رفته، صرفاً طریقی است یا موضوعیت دارد؛ برای نمونه، اگر گفته شود: «روزه گرفتن میهمان



بدون اذن میزبان، مکروه است.» تناسبات حکم و موضوع، بر طریقی بودن عنوان «اذن» دلالت می‌کند و نشان می‌دهد ملاک، احراز رضایت میزبان است؛ زیرا روشن است که مطلوب شارع، روزه گرفتن میهمان با رضایت میزبان است، خواه انشای اذن باشد یا نباشد؛ چنان‌که اگر انشای اذن باشد؛ ولی کاشف از رضایت وی نباشد، کفایت نمی‌کند.

اما در مثل معاوضات، عنوان «اذن» موضوعی است و هنگامی که گفته می‌شود: «فروش مال باید به اذن مالکش باشد.» کسی نمی‌تواند به صرف احراز رضایت مالک و بدون انشای اذن او، ملکش را بفروشد (شییری زنجانی، درس خارج صوم، سال پنجم، جلسه ۵۳۷).

نتیجه گیری

مناسبات حکم و موضوع از قرائن بسیار با اهمیت است که در جای جای فقه با نقشها و کارکردهای متعدّد، در فهم عرفی کلمات شارع اثرگذار است از جمله اینکه:

۱. گاهی لفظ، بر اساس مناسبات حکم و موضوع در حصّه‌ای از معنای موضوع له، یا در معنای موسّع، ظهور پیدا می‌کند.

۲. در برخی موارد فرد متخصص و مطلع به مبانی شرع، می‌تواند با بررسی مجموع اشباه و نظائری که خود مقنن ذکر کرده و با در نظر گرفتن جهات مختلف و مناسبات حکم و موضوع، یک کلیت قانونی به دست آورد و بر اساس آن حکم موارد دیگری را نیز کشف کند.

۳. گاهی عرف بر اساس مناسبات حکم و موضوع، حدّ و حدود ملاک را تشخیص می‌دهد مثل عدم دخالت قدرت در ملاک، وجود ملاک در فرض تراحم، مقدار ملاک در مقایسه با عمل دیگر و در نقطه مقابل گاهی مناسبات حکم و موضوع می‌توانند کاشف از نبود ملاک باشند.

۴. گاهی لفظ مجمل است؛ اما مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود عرف معنایی را متعین بدانند و دلیل را در آن ظاهر ببینند و در نقطه مقابل گاهی مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شوند که لفظ مجمل شود.

۵. گاهی مناسبات حکم و موضوع می‌تواند به جمع عرفی بین دو دلیل متعارض، منجر شود.

۶. مناسبات حکم و موضوع در تعیین و تشخیص مصادیق الفاظ که در موارد مختلف، متفاوت است راهگشا است.

۷. یکی از مسائلی که در قوت و ضعف ظهور نقش دارد مناسبات حکم و موضوع است.

۸. تناسبات حکم و موضوع می‌تواند تعیین کننده لحاظ انحلالی یا مجموعی باشد.



۹. مناسبات حکم و موضوع می‌تواند قرینه بر حمل لفظ از معنای ظاهر شود.
۱۰. گاهی می‌توان بر اساس مناسبات حکم و موضوع، از حکم تکلیفی، حکم وضعی را نیز انتزاع کرد.
۱۱. فهم دخالت و عدم دخالت علم به موضوع در ثبوت حکم در بسیاری از موارد به واسطه مناسبات حکم و موضوع است.
۱۲. از جمله قرائنی که در تشخیص ارتباطی یا استقلال‌ی بودن کمک می‌کند مناسبات حکم و موضوع است.
۱۳. مناسبات حکم و موضوع در تبیین حقیقه یا خارجیه بودن قضایا نقش دارند.
۱۴. مناسبات حکم و موضوع گاهی اقتضاء می‌کند که حکم ثابت در قضیه از غیر از موضوع نفی شود و قضیه دارای مفهوم باشد.
۱۵. گاهی اوقات روایت واحد به دو نقل، دائر بین زیاده و نقیصه نقل شده است. مناسبات حکم و موضوع می‌تواند در تشخیص نقل صحیح کمک کند.
۱۶. گاهی تناسبات حکم و موضوع، چگونگی عطف را معین می‌کند.
۱۷. حمل مطلق بر فرد نادر قبیح است مگر این حمل، مقتضای مناسبت حکم و موضوع باشد.
۱۸. تناسبات بین حکم و موضوع در برخی موارد، طریقت یا موضوعیت داشتن عنوان را مشخص می‌کند.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی محمد و آله الطاهرین



منابع

* القرآن الكريم.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)؛ الخصال؛ تصحیح علی اکبر غفاری، (۲ جلدی) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۶۲ ش.
۲. اردبیلی، احمد بن محمد (محقق اردبیلی)؛ مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ تحقیق مجتبی عراقی و علی پناه اشتهااردی و حسین یزدی اصفهانی، (۱۴ جلدی) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۳ ق.
۳. اشتهااردی، علی پناه؛ مدارك العروة؛ (۳۰ جلدی) انتشارات اسوه، تهران، ۱۴۱۷ ق.
۴. انصاری، مرتضی؛ فرائد الأصول؛ چاپ نهم؛ (۴ جلدی) مجمع الفكر الإسلامی، قم، ۱۴۲۸ ق.
۵. آخوند خراسانی، محمدکاظم؛ درر الفوائد فی الحاشية علی الفرائد؛ تصحیح سیدمهدی شمس الدین، (۱ جلدی) مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۰ ق.
۶. آخوند خراسانی، محمدکاظم؛ کفایة الأصول؛ (۱ جلدی) مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۴۰۹ ق.
۷. بحرانی، یوسف بن احمد؛ الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة (ع)؛ تحقیق محمدتقی ایروانی و سیدعبدالرزاق مقرر، (۲۵ جلدی) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۵ ق.
۸. بدری، تحسین؛ معجم مفردات أصول الفقه المقارن؛ (۱ جلدی) انتشارات فرهنگ مشرق زمین، تهران، ۱۴۲۸ ق.
۹. بروجردی، سیدحسین؛ تقرير بحث السيد البروجردي؛ تقرير علی پناه اشتهااردی، (۲ جلدی) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. تبریزی، جواد؛ إرشاد الطالب إلى التعليق علی المكاسب؛ چاپ سوم؛ (۴ جلدی) مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ (۳۰ جلدی) مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. حسینی روحانی، سیدمحمد؛ منتقى الأصول؛ تقرير سیدعبدالصاحب حکیم، (۷ جلدی) انتشارات دفتر آیت الله سیدمحمد حسینی روحانی، قم، ۱۴۱۳ ق.



۱۳. حسینی روحانی، سید محمد صادق؛ فقه الصادق (ع)؛ (۲۶ جلدی) دار الکتاب و مدرسه امام صادق (ع)، قم، ۱۴۱۲ ق.
۱۴. حلی، حسن بن یوسف (علّامه حلی)؛ تذکرة الفقهاء؛ (۱۷ جلدی) مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. خمینی، سید مصطفی؛ کتاب الطهارة؛ (۲ جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۱۸ ق.
۱۶. خوانساری، سید احمد؛ جامع المدارک فی شرح المختصر النافع؛ چاپ دوم: تصحیح علی اکبر غفاری، (۷ جلدی) مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۵ ق.
۱۷. خویی، سید ابوالقاسم؛ مستند العروة الوثقی؛ تقریر مرتضی بروجردی، (۴ جلدی) [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].
۱۸. خویی، سید ابوالقاسم؛ موسوعة الإمام الخوئي؛ تقریر علی غروی و مرتضی بروجردی و دیگران، (۵۰ جلدی) مؤسسه احیاء آثار امام خویی، قم، ۱۴۱۸ ق.
۱۹. دروس خارج اصول، اجاره، اعتکاف، حج، صوم، و نکاح (تقریرات دروس خارج فقه و اصول آیت الله شبیری زنجانی)؛ موجود در مرکز فقهی امام محمد باقر (ع)، قم، ۱۴۰۰ ش.
۲۰. راسخ، عبدالمثنان؛ معجم اصطلاحات أصول الفقه؛ (۱ جلدی) دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۲۴ ق.
۲۱. سبحانی، جعفر؛ الحجّ فی الشریعة الإسلامیة الغراء؛ (۵ جلدی) مؤسسه امام صادق (ع)، قم، ۱۴۲۴ ق.
۲۲. سیفی مازندرانی، علی اکبر؛ دلیل تحریر الوسيلة (کتاب الخمس)؛ (۱ جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۱۷ ق.
۲۳. صدر، سید محمد باقر (شهید صدر)؛ بحوث فی علم الأصول؛ چاپ سوم: تقریر سید محمود هاشمی شاهرودی، (۷ جلدی) مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، قم، ۱۴۱۷ ق.
۲۴. صدر، سید محمد باقر (شهید صدر)؛ قاعدة لا ضرر ولا ضرار؛ تقریر سید کمال حیدری، (۱ جلدی) انتشارات دارالصادقین، قم، ۱۴۲۰ ق.
۲۵. سنقر، محمد؛ المعجم الأصولی؛ چاپ دوم: (۲ جلدی) انتشارات طیار، قم، ۱۴۲۸ ق.



۲۶. طباطبایی حکیم، سید محسن؛ حقائق الأصول؛ چاپ پنجم: (۲ جلدی) انتشارات کتاب فروشی بصیرتی، قم، ۱۴۰۸ ق.
۲۷. طباطبایی حکیم، سید محمد سعید؛ المحکم فی أصول الفقه؛ (۶ جلدی) مؤسسه المنار، قم، ۱۴۱۴ ق.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة؛ چاپ چهارم: تحقیق سید حسن موسوی خراسان، (۱۰ جلدی) انتشارات اسلامی، تهران، ۱۴۰۷ ق.
۲۹. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)؛ الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة؛ تحقیق سید محمد کلاتر، (۱۰ جلدی) انتشارات کتاب فروشی داور، قم، ۱۴۱۰ ق.
۳۰. عثمان، محمود حامد؛ القاموس المبین فی اصطلاحات الأصولیین؛ (۱ جلدی) دار الزاحم، ریاض، ۱۴۲۳ ق.
۳۱. عراقی، ضیاء الدین؛ شرح تبصرة المتعلمین؛ تحقیق محمد حسن، شرح «تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین» علامه حلّی، (۵ جلدی) مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی قم، قم، ۱۴۱۴ ق.
۳۲. عراقی، ضیاء الدین؛ نهاية الأفكار؛ چاپ سوم؛ تقریر محمد تقی بروجردی نجفی، (۴ جلدی) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمی قم، قم، ۱۴۱۷ ق.
۳۳. غروی اصفهانی، محمد حسین (محقق اصفهانی)؛ نهاية الدراية فی شرح الکفاية؛ تحقیق مهدی احدی امیرکلانی، (۳ جلدی) انتشارات سید الشهداء (ع)، قم، ۱۳۷۴ ش.
۳۴. فیاض، محمد اسحاق؛ تعالیک مبسوطه علی العروة الوثقی؛ (۹ جلدی) انتشارات محلاتی، قم، [بی تا].
۳۵. کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا؛ النور الساطع فی الفقه النافع؛ (۲ جلدی) چاپخانه آداب، نجف، ۱۳۸۱ ق.
۳۶. کاظمی، جواد بن سعد (فاضل جواد)؛ مسالك الأفهام إلى آیات الأحکام؛ (۴ جلدی) انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۸۹ ق.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ چاپ چهارم: تحقیق علی اکبر غفاری، (۸ جلدی) انتشارات اسلامی، تهران، ۱۴۰۷ ق.
۳۸. گیلانی قمی، ابوالقاسم (میرزای قمی)؛ غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام؛ (۶ جلدی)



- مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیّه قم، قم، ۱۴۱۷ ق.
۳۹. محقق داماد، سیّد محمد؛ المحاضرات (مباحث أصول الفقه)؛ تقرير سيّد جلال الدين طاهري اصفهاني، (۳ جلدی) انتشارات مبارک، اصفهان، ۱۳۸۲ ش.
۴۰. محقق داماد، سیّد محمد؛ کتاب الصلاة؛ چاپ دوم: تقرير محمد مؤمن و عبدالله جوادى آملی، (۴ جلدی) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علمیّه قم، قم، ۱۴۱۶ ق.
۴۱. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، جمعی از محققان؛ فرهنگ نامه اصول فقه؛ (۱ جلدی) پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۹ ش.
۴۲. مغنیه، محمد جواد؛ فقه الإمام جعفر الصادق (ع)؛ چاپ دوم: (۶ جلدی) مؤسسه انصاریان، قم، ۱۴۲۱ ق.
۴۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ أنوار الأصول؛ چاپ دوم: تقرير احمد قدسی، (۳ جلدی) انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، قم، ۱۴۲۸ ق.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ أنوار الفقاهة (کتاب النکاح)؛ (۱ جلدی) انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، قم، ۱۴۲۵ ق.
۴۵. ملکی اصفهانی، مجتبی؛ فرهنگ اصطلاحات اصول؛ (۲ جلدی) انتشارات عالمه، قم، ۱۳۷۹ ش.
۴۶. موسوی عاملی، سیّد محمد بن علی؛ مدارک الأحکام في شرح شرائع الإسلام؛ (۸ جلدی) مؤسسه آل البيت (ع)، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
۴۷. موسوی قزوینی، سیّد علی؛ ینابیع الأحکام في معرفة الحلال و الحرام؛ تحقیق سیّد علی علوی قزوینی، (۲ جلدی) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علمیّه قم، قم، ۱۴۲۴ ق.
۴۸. موسوی گلپایگانی، سیّد محمد رضا؛ الدر المنضود في أحکام الحدود؛ تقرير علی کریمی جهرمی، (۳ جلدی) دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۱۲ ق.
۴۹. موسوی، سیّد روح الله (امام خمینی)؛ جواهر الأصول؛ تقرير سيّد محمد حسن مرتضوی لنگرودی، (۴ جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۵۰. موسوی، سیّد روح الله (امام خمینی)؛ مناهج الوصول إلى علم الأصول؛ (۲ جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۱۵ ق.



۵۱. موسوی، سیدروح الله (امام خمینی)؛ الرسائل؛ (۲ جلدی) مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.
۵۲. موسوی، سیدروح الله (امام خمینی)؛ تنقیح الأصول؛ تقرير حسين تقوى اشتهاردی، (۴ جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۱۸ ق.
۵۳. موسوی، سیدروح الله (امام خمینی)؛ تهذیب الأصول؛ تقرير جعفر سبحانی، (۳ جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۲۳ ق.
۵۴. موسوی، سیدروح الله (امام خمینی)؛ کتاب الیبع؛ (۵ جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، [بی تا].
۵۵. موسوی، سیدروح الله (امام خمینی)؛ کتاب الطهارة؛ (۴ جلدی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۲۱ ق.
۵۶. نایینی، محمدحسین (محقق نایینی)؛ فوائد الأصول؛ تقرير محمدعلی کاظمی خراسانی، (۴ جلدی) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۶ ش.
۵۷. نایینی، محمدحسین (محقق نایینی)؛ منیة الطالب فی حاشیة المکاسب؛ تقرير موسی نجفی خوانساری، (۲ جلدی) کتاب فروشی محمدیه، تهران، افست از نسخه ۱۳۵۸ ق.
۵۸. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ چاپ هفتم: تحقیق عباس قوچانی و علی آخوندی، (۴۳ جلدی) دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
۵۹. نوری، حسین (محدث نوری)؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ (۳۰ جلدی) مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۴۰۸ ق.
۶۰. ولانی، عیسی؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول؛ ویرایش دوم، چاپ ششم: (۱ جلدی) نشر نی، تهران، ۱۳۸۷ ش.
۶۱. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ قاعدة الفراغ و التجاوز؛ (۱ جلدی) مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۸ ق.
۶۲. یاسری حسینی، محمد؛ الدلیل الفقهي (تطبیقات فقهیه لمصطلحات علم الأصول)؛ (۱ جلدی) مرکز ابن إدريس الحلبي للدراسات الفقهية، دمشق، ۲۰۰۷ م.
۶۳. یاسری حسینی، محمد؛ معجم المصطلحات الأصولية؛ (۱ جلدی) مؤسسه العارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ ق.